

دولت ساسانی با شکستهای پیاپی سپاهیان ایران از لشکر مسلمانان در جنگهای ذات السلاسل (۱۲ هجری) و قادسیه (۱۴ هجری) و جلولاء (۱۶ هجری) و نهاوند (۲۱ هجری) واژگون شد، و نفوذ مداوم مسلمین در داخله شاهنشاهی ایران تا ماوراءالنهر که تا اواخر قرن اول هجری بطول انجامید، سبب استیلای حکومت اسلامی بر ایران گردید و ایرانیان برای قرون تحت سیطره اعراب درآمدند

زبان پارسی که در قرن چهارم از آمیزش با زبان عربی تا حدی مصون مانده و لغات تازی در آن اندک بود از قرن پنجم بعد به نسبت بیشتری با لغات عربی درآمیخت. پیداست که این آمیزش یکباره با شروع قرن پنجم بکمال نرسید بلکه تدریجاً صورت گرفت و این سیر تدریجی چنان بود که کثرت کلمات عربی در پایان قرن پنجم خیلی بیشتر از آغاز آن و در آخر قرن ششم زیادتر از اول آن بوده است. از علل عمده این امر یکی تزايد نفوذ دین اسلام در این دو قرن و زبان ملازم آن یعنی زبان عربی بود. دیگر آنکه در این دو قرن تعلیم و تعلم زبان عربی با شدتی بیشتر از پیش در ایران رواج داشت و چون توسعه و افزایش مدارس در قرن پنجم و ششم با قوت بسیار صورت گرفته و از مواد اصلی و اساسی دروس در این مدارس زبان و ادب عربی بود، طبعاً همه اهل سواد و کسانی که در پی تحصیل علم و ادب بودند از زبان و ادب عرب آگاهی می یافتند و از اینجاست که در قرن پنجم و ششم کمتر کسی از شاعران و نویسندگان را می یابیم که اثری از ادب عربی در گفتار او نباشد. علاوه بر این در طی قرنهای دوم و سوم و چهارم همه علوم اسلامی تدوین شده و اصطلاحات علمی فراوان در زبان عربی گرد آمده و بر اثر ترجمه بسیاری کتب از منابع یونانی و پهلوی و سریانی و هندی، ادب عربی غنی و ثروتمند و دارای نفوذ بسیار گردیده بود. دین اسلام و رواج قرآن و احادیث نیز مایه تشدید نفوذ لغات عربی و ورود بسیاری از آنها در زبان فارسی شده بود. باین جهات هر چه از آغاز تسلط تا زبان بر ایران بعهد معاصر نزدیکتر شویم کلمات تازی را بنسبت بیشتری در زبان فارسی می یابیم.

در قرن پنجم و ششم این عوامل چون دست بهم دادند باعث شدند که زبان فارسی با سرعت بیشتری با لغات تازی آمیخته شود چنانکه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم که پایان این دوره است در زبان نظم و نثر فارسی بسیاری از کلمات غیر لازم عربی وارد شده بود.

از طرفی دیگر چون قرن پنجم و ششم دوره برچیده شدن حکومتهای ایرانی و روی کار آمدن غلامان و قبایل ترک نژاد بود قسمتی از لغات ترکی نیز بوسیله سپاهیان و عمال دولتی در زبان فارسی راه جست ولی نسبت این لغات بواژه های تازی بسیار ناچیز و غیر قابل ملاحظه بود

اگر چه ادبیات پهلوی در برابر نفوذ و رسمیت زبان عربی اندک اندک راه ضعف و فراموشی می‌پیمود لیکن لهجات محلی دیگر ایران با آمیزش با زبان عربی آماده ایجاد ادبیات کامل و وسیعی میگردید و از آنجمله بود لهجه آذری، لهجه کردی، لهجه فارسی (معمول در فارس)، لهجات مرکزی ایران، لهجه طبری، لهجه گیلی و دیلمانی، لهجه سگزی، لهجه خراسانی، لهجه سغدی، لهجه خوارزمی و جز آن.

لهجه عمومی مشرق ایران و شعب آن از این میان ثروتمندترین لهجه های ایرانی بود و چون بازمانده لهجه های ادبی مهمی مانند پهلوی اشکانی (پهلوی شمالی)، سغدی قدیم، تخاری و خوارزمی قدیم بود بزودی و با کوچکترین رسمیت سیاسی می‌توانست بهترین وسیله ایجاد ادبیات جدیدی در ایران گردد و این امر خوشبختانه بیاری یعقوب سر لیث صفار(۲۵۴-۲۶۵) مؤسس سلسله مشهور صفاری در اواسط قرن سوم هجری بشرحی که در تاریخ سیستان بتفصیل آمده است صورت گرفت و با ظهور شاعرانی مانند محمد بن وصیف سگزی دبیر یعقوب و بسام کورد(کرد) از خوارج سیستان که بصلح نزد یعقوب رفته بود و محمد بن مخلد سگزی از فاضلان عهد یعقوب نخستین اشعار عروضی پارسی سروده شد. چنانکه میدانیم زبان رسمی و ادبی ایران در دوره ساسانی لهجه پهلوی جنوبی یا پهلوی پارسی بود. این لهجه در دربار و ادارات دولتی و حوزه روحانی زرتشتی چون یک زبان رسمی عمومی بکار میرفت و در همان حال زبان و ادب سریانی هم در کلیساهای نسطوری ایران که در اواخر عهد ساسانی تا برخی از شهرهای ماوراءالنهر گسترده شده است، مورد استعمال داشت.

پیداست که با حمله عرب و بر افتادن دولت ساسانیان برسمیت و عمومیت لهجه پهلوی لطمه‌ای سخت خورد لیکن بهیچ روی نمیتوان پایان حیات ادبی آن لهجه را مقارن با این حادثه بزرگ تاریخی دانست چه از این پس تا دیرگاه هنوز لهجه پهلوی در شمار لهجات زنده و دارای آثار متعدد پهلوی و تاریخی و دینی بوده و حتی باید گفت غالب کتبی که اکنون بخط و لهجه پهلوی در دست داریم متعلق بعد از دوره ساسانی است.

تا قسمتی از قرن سوم هجری کتابهای معتبری بخط و زبان پهلوی تألیف شده و تا حدود قرن پنجم هجری روایاتی راجع بآشنایی برخی از ایرانیان با ادبیات این لهجه در دست است و مثلاً منظومه ویس و رامین که در اواسط قرن پنجم هجری بنظم درآمد مستقیماً از پهلوی بشعر فارسی ترجمه شده و حتی در قرن هفتم «زرتشت بهرام پژدو» ارداویرفنامه پهلوی را بنظم فارسی درآورد. خاندان سامانی یکی از خاندانهای اصیل ایرانست که نسل آن بهرام چوبین سردار مشهور ساسانی میرسید. شاهان این خاندان در احترام میهن و بزرگداشت مراسم ملی و احیاء سنن قدیم ایران و علی‌الخصوص در ترویج زبان پارسی حد اعلی کوشش را بکار میبردند و باین نظر در تشویق شاعران و نویسندگان و مترجمان نکته ای را فرو

نمیگذاشتند. مثلاً چون دیدند که کلیله و دمنه پهلوی مدروس شده و ممکن است مردم ایران بر اثر رغبتی که بدان دارند از ترجمه عربی آن که بدست عبدالله پسر مقفع صورت گرفته بود استفاده کنند، بترجمه آن از تازی بنثر پارسی فرمان دادند و این کار در عهد سلطنت نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ هجری) انجام شد و سپس بهمت وزیر او ابوالفضل بلعمی، **رودکی** شاعر مشهور آنرا از نثر بنظم پارسی در آورد، و یا چون دو کتاب مشهور محمد بن جریر الطبری (متوفی بسال ۳۱۰) یعنی تاریخ الرسل و الملوک و جامع البیان تفسیر القرآن او در خراسان شهرت یافت، ابوصالح منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۶ هجری) نخستین را بهمت وزیر خود ابوعلی محمد بن ابوالفضل محمد بلعمی و دومین را بدست گروهی از فقیهان بیپارسی درآورد و این هر دو ترجمه اکنون در دست و ار ذخایر گرانبهای ادب پارسی است

در سه چهار قرن اول هجری بسیاری از کتب پهلوی در مسائل مختلف از قبیل منطق، طب، تاریخ، نجوم، ریاضیات، داستانهای ملی، قصص و روایات و نظایر آنها بزبان عربی ترجمه شد و از آنجمله است: کلیله و دمنه، آیین نامه، خداینامه، زیچ شهریار، ترجمه پهلوی منطق ارسطو، گاهنامه، ورزنامه و جز آنها.

در همین اوان کتبی مانند دینکرت، بندهشن، شایست نشایست، ارداویرافنامه، گجستک ابالش، یوشت فریان، اندرز بزرگمهر بختکان، مادیگان شترنگ، شکند گمانیک و یچار و امثال آنها بزبان پهلوی نگاشته شد که بسیاری مطالب مربوط به ایران پیش از اسلام و آیین و روایات مزدیسنا و داستانهای ملی در آنها محفوظ مانده است. مؤلفان این کتب غالباً از روحانیون زرتشتی بوده و باین سبب از تاریخ و روایات ملی و دینی ایران قدیم اطلاعات کافی داشته‌اند. از این گذشته در تمام دیوانهای حکام عرب در عراق و ایران و ماوراءالنهر تا مدتی از خط و لهجه پهلوی استفاده میشده است.

با همه این احوال پیداست که غلبه عرب و رواج زبان دینی و سیاسی عربی بتدریج از رواج و انتشار لهجه پهلوی میکاست تا آنجا که پس از چند قرن فراموش شد و جای خود را بلهجات دیگر ایرانی داد.

خط پهلوی هم بر اثر صعوبت بسیار و نقص فراوان خود بسرعت فراموش گردید و بجای آن خط عربی معمول شد که با همه نقصهایی که برای فارسی زبانان داشت و با همه نارسایی بمراتب از خط پهلوی آسانتر است.

بهمان نسبت که لهجه پهلوی رسمیت و رواج خود را از دست میداد زبان عربی در مراکز سیاسی و دینی نفوذ می‌یافت و برخی از ایرانیان در فراگرفتن و تدوین قواعد آن کوشش میکردند اما هیچگاه زبان عربی مانند یک زبان عمومی در ایران رائج نبود و بهیچ روی بر لهجات عمومی و ادب ایرانی شکستی وارد نیاورد و عبارت دیگر از میان همه ملل مطیع عرب تنها ملتی که زبان خود را نگاه داشت و از استقلال ادبی محروم نماند ملت ایرانست. زبان رسمی و ادبی ایران در دوره ساسانی لهجه پهلوی جنوبی یا پهلوی پارسی بود. این لهجه در دربار و ادارات دولتی و حوزه روحانی زرتشتی چون یک زبان رسمی

عمومی بکار میرفت و در همان حال زبان و ادب سریانی هم در کلیساهای نسطوری ایران که در اواخر عهد ساسانی تا برخی از شهرهای ماوراءالنهر گسترده شده است، مورد استعمال داشت. پیداست که با حمله عرب و بر افتادن دولت ساسانیان برسمیت و عمومیت لهجه پهلوی لطمه‌ای سخت خورد لیکن بهیچ روی نمیتوان پایان حیات ادبی آن لهجه را مقارن با این حادثه بزرگ تاریخی دانست چه از این پس تا دیرگاه هنوز لهجه پهلوی در شمار لهجات زنده و دارای آثار متعدد پهلوی و تاریخی و دینی بوده و حتی باید گفت غالب کتبی که اکنون بخط و لهجه پهلوی در دست داریم متعلق ببعد از دوره ساسانی است. تا قسمتی از قرن سوم هجری کتابهای معتبری بخط و زبان پهلوی تألیف شده و تا حدود قرن پنجم هجری روایاتی راجع باشنایی برخی از ایرانیان با ادبیات این لهجه در دست است و مثلاً منظومه ویس و رامین که در اواسط قرن پنجم هجری بنظم درآمد مستقیماً از پهلوی بشعر فارسی ترجمه شده و حتی در قرن هفتم «زرتشت بهرام پژدو» ارداویرفنامه پهلوی را بنظم فارسی درآورد.

قرن چهارم بر تارک تاریخ ایران چون تاجی درخشنده است که بانواع گوهرهای تابان مزین باشد. این گوهرهای درخشان علم و ادب مردان بزرگی مانند **محمد بن زکریای رازی** و ابو نصر فارابی و احمد بن عبدالجلیل سگزی و ابونصر عراق و علی بن عباس مجوسی اهوازی و ابوسهل مسیحی و **رودکی** و **شهید بلخی** و **دقیقی** و ابن العمید و ابن عباد و قابوس و بدیع الزمان همدانی و ابوبکر خوارزمی و بسیاری از رجال نامبردار مانند ایشانند که فرصت شمارش همه آنان در این وجیزه نیست. در پایان این قرن سه تن از مفاخر عالم انسانی یعنی **ابوریحان بیرونی** و **ابوعلی بن سینا** و **ابوالقاسم فردوسی** وارث همه ترقیات و پیشرفتهای ایرانیان در علوم و ادبیات شدند و قسمتی از آغاز قرن پنجم را نیز بنور وجود و آثار گرانبهای خود روشن داشتند.

این قرن همانطور که دوره بلوغ علوم اسلامی و ادب عربی است بهمان نحو هم مهمترین و بارآورترین عهد ادب فارسی و عصر ظهور گویندگان بزرگ و فصیح در نواحی شرقی ایرانست. در نواحی دیگر ایران اگر چه گویندگانی مانند قابوس و مسته مرد(شاعر طبری زبان) و بندار رازی و منطقی رازی و غضائری رازی پدید آمده و بعضی از آنان تا اوایل قرن پنجم نیز زیسته و شاعری کرده اند لیکن عده آنان و اهمیت ایشان بدرجتی نیست که بتوانیم آنانرا همپایه شاعران خراسان و ماوراءالنهر یعنی حوزه فرمانروایی سامانیان بدانیم

اما از جهت شعر فارسی، قرن چهارم را باید یکی از بهترین دوره‌های ادبی زبان فارسی دانست. در نیمه دوم قرن سوم هجری یعنی در همان اوان که شعر عروضی پارسی نخستین مراحل حیات خود را میپیمود و چون کودکی نوحاسته افتان و خیزان پیش میرفت یکی از نوابغ بزرگ ادب فارسی یعنی ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی (م. ۳۲۹) ولادت یافت، و تمام

قسمت اول حیات خود را در این قرن گذراند و تربیت شد تا آنجا که شاعری فحل گردید و چون به آغاز قرن چهارم رسید مرتبتی یافت که بقول ابوالفضل بلعمی او را در عرب و عجم نظیری نبود. بیست و نه سال اول قرن چهارم دوره استحصال رودکی از زحماتی بود که در آغاز حیات خود یعنی اواخر قرن سوم کشیده بود. رودکی شعر فارسی را از حالت ابتدائی و ساده خود بیرون آورد، در انواع مضامین و اقسام مختلف شعر از قبیل قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و ترانه وارد شد و از همه آنها پیروز بیرون آمد. بقولی که معقول تر و مقبول تر است نزدیک صد هزار بیت (صد دفتر) و بقولی دیگر که قبول آن دشوار مینماید یک میلیون و سیصد هزار بیت شعر از خود بیادگار گذاشت. کتاب کلیله و دمنه را بنظم فارسی درآورد، قصیده‌های بزرگ ساخت، غزل‌های لطیف که عنصری هم خود را در برابر آنها عاجز می‌یافت سرود. رودکی سخنی شیرین، کلامی لطیف و طبیعی و خالی از هرگونه اشکال دارد و اگر از کهنگی زبان و لهجه او که نسبت بما امری طبیعی و نتیجه گذشت ده قرن و نیم مدت است، بگذریم باید سخن او را بهمان اندازه ساده و سهل بدانیم که سخن فردوسی و سعدی را. بهر حال رودکی پدر شعر فارسی است و در این امر خلاقی نتوان کرد و از همین جاست که شاعران بعد از وی او را «استاد شاعران» و «سلطان شاعران» لقب داده اند. از اشعار اوست:

زمانه پندی آزاد وار داد مرا زمانه چون نگری سر بسر همه پند است

بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری بسا کسا که به روز تو آرزومند است

زمانه گفت مرا خصم خویش دار نگاه کرا زبان نه ببند است پای دربند است

تا جهان بود از سر آدم فراز کس نبود از راه دانش بی‌نیاز

مردمان بخرد اندر هر زمان راز دانش را بهر گونه زبان

گرد کردند و گرامی داشتند تا بسنگ اندر همی بنگاشته

دانش اندر دل چراغ روشن است وز همه بد بر تن تو جوشن است

در همان سال که ستاره نبوغ رودکی از افق آسمان ادب فارسی افول میکرد درخشانتترین ستاره شعر و هنر یعنی فردوسی

پای در مطلع حیات نهاد (۳۲۹ هجری) و چنانکه خواهیم دید با آغاز دوره شاعری این آزاد مرد شعر پارسی بکمال رسید:

تهنیت باید که در ملک سخن گر شکوفه فوت شد نوبر بزاد!

در اواخر حیات رودکی و بعد از او شاعران دیگری هم در دربار سامانیان و در خراسان و ماوراءالنهر تربیت می‌شدند و توجه

سلاطین سامانی بدانان باعث پیشرفت کار ایشان و فزونی نظایر آنان بود بحدی که قرن چهارم از حیث کثرت شعر و شاعر

قرن کم نظیری بوده است.

از مشاهیر معاصران رودکی ابوالحسن شهید بن حسین بلخی (م ۳۲۵) شاعر و متکلم بزرگ خراسانست که در شعر عربی و پارسی استاد بوده و غزل‌های لطیف و خط زیبای او در میان آیندگان شهرت داشته است.

دیگر از شاعران بزرگ قرن چهارم ابوالحسین محمد بن محمد بخارائی معروف به مرادی معاصر رودکی است - دیگر ابو عبدالله محمد بن موسی فرالای معاصر رودکی - دیگر ابوزراع (ابوزرعه) معمری جرجانی معاصر رودکی دیگر ابوالعباس فضل بن عباس ربنجی معاصر نصر بن احمد و نوح بن نصر سامانی - دیگر ابو طاهر طیب ابن محمد خسروانی (م. ۳۴۲) - دیگر ابوالمؤید بلخی از شاعران نیمه اول قرن چهارم که در نظم و نثر استاد بود - دیگر ابو عبدالله محمد بن صالح ولوالجی - دیگر ابو عبدالله محمد بن حسن معروفی بلخی معاصر عبدالملک بن نوح (۳۴۳- ۳۵۰) - دیگر ابوالحسن علی بن محمد معروف به منجیک ترمذی - دیگر ابوشکور بلخی صاحب منظومه آفرین نامه که در حدود ۳۳۳- ۳۳۶ سروده شده و از ابیات مشهور آن است.

به دشمن برت استواری مباد که دشمن درختی است تلخ از نهاد

درختی که تلخش بود گوهر اگر چرب و شیرین دهی مر ورا

همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید

زدشمن گرایدونکه یا بی شکر گمان بر که زهرست هرگز مخور

شاعر بسیار مشهور قرن چهارم بعد از رودکی ابو منصور محمد بن احمد دقیقی (مقتول در حدود سال ۳۶۸) است که معاصر با امیر فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی از آل محتاج و امیر سدید ابو صالح منصور بن نوح سامانی (۳۵۰- ۳۶۵) و امیر رضی ابوالقاسم نوح بن منصور (۳۶۵- ۳۸۷) بوده و بامر پادشاه اخیر بنظم شاهنامه ابومنصوری آغاز کرده و هزار بیت در سلطنت گشتاسب و ظهور زردشت پیغامبر سروده است. علاوه بر این، قصائد و قطعات و غزل‌هایی نیز از دقیقی بیادگار مانده و او از شاعران استاد عهد سامانی است که قدرتش در ساختن قصاید و بیان مدایح شهریاران زبانزد بود. از قطعات مشهور اوست:

بدو چیز گیرند مر مملکت را یکی ارغوانی یکی زعفرانی

یکی زرنام ملک بر نبشته دگر آهن آبداده یمانی

کرا بویه وصلت ملک خیزد یکی جنبشی بایدش آسمانی

زبانی سخنگوی و دستی گشاده دلی همش کینه همش مهربانی

که ملکت شکاریست کاو را نگیرد عقاب پرنده نه شیر ژیانی

دو چیز است کاو را ببند اندر آرد یکی تیغ هندی دگر زر کانی  
بشمشیر باید گرفتن مر او را بدینار بستنش پای ارتوانی  
کرا تخت و شمشیر و دینار باشد نبایدش تن سرو و پشت کیانی  
خرد باید آنجا وجود و شجاعت فلک مملکت کی دهد رایگانی

شاعر مشهور آخر دوره سامانی که قسمتی از عهد غزنوی را نیز درک کرد مجدالدین ابواسحق کسائی مروزی است که مردی  
شیعی مذهب و در اواخر عمر خود متمایل بوعظ و اندرز بود. وی تا مدتی بعد از سال ۳۹۱ در قید حیات بوده و دوره سلطنت  
سلطان محمود غزنوی را درک کرده و او را ثنا گفته است.

شاعر نامبردار آخر عهد سامانی که قسمت بزرگ زندگی او در قرن چهارم و چند سالی از آن در آغاز قرن پنجم گذشت استاد  
ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹-۴۱۱ هجری) صاحب شاهنامه است که بی اغراق تاج شعر و ادب ایرانی و عالیترین نمونه فصاحت  
زبان فارسی دری است. از ابیات اوست:

سپاسم ز یزدان که او داد زور بلند اختر و بخش کیوان و هور  
ستایش که داند سزاوار اوی نیایش بآیین و کردار اوی  
مگر او دهد یادمان بندگی نماید بزرگی و دارندگی  
شما دست یکسر بیزدان زنید بکوشید و پیمان او مشکنید  
که بخشنده اویست و دارنده اوی بلند آسمانرا نگارنده اوی  
ستمدیده را اوست فریاد رس منازید یا نازش او بکس  
نیابد نهادن دل اندر فریب که پیش فرازنده آید نشیب  
کجا آنکه میسود تاجش بابر کجا آنکه بودی شکارش هژبر  
نهانی همه خاک دارند و خشت خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت  
زمانی میاسای از آموختن اگر جان همی خواهی افروختن  
چو گویی که وام خرد تو ختم همه هر چه بایستم آموختم  
یکی نغز بازی کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار

در دوره سامانی علاوه بر قصائد و قطعات و سایر انواع شعر، چندین منظومه بزرگ از قبیل کلیله و دمنه رودکی، آفرین نامه  
ابوشکور، شاهنامه مسعودی مروزی، گشتاسبنامه دقیقی، شاهنامه فردوسی سروده شده.

از خصائص شعر فارسی قرن چهارم: فصاحت، سادگی، مضامین تازه و بکر، توجه بطبیعی بودن تشبیهات، توصیفات طبیعی منطبق بر عالم خارج، سعی در جستن مطالب تازه و بدیع و متنوع، عدم استعمال اصطلاحات علمی در شعر، خالی بودن شعر از کلمات مشکل عربی و حتی کم بودن لغات عربی، حفظ بسیاری از لغات کهنه دری، کوتاه بودن اوزان و محور شعر است. کمترین آشنایی با لهجه کهنه قرن چهارم خواننده را در فهم زیبایی و فصاحت معجزه‌آسای اشعار آن عهد یآوری خواهد کرد. بزرگترین نماینده شعر این دوره بی‌خلاف فردوسی و ابیات غرای او بی‌تردید بهترین نشانه فصاحت زبان فارسی است تا بجایی که قرن چهارم تنها با داشتن شاهنامه می‌تواند بر زبان فارسی حکومت کند و منشاء هر گونه اصلاحی در این زبان و دور داشتن آن از افراطها و تفریطهای متأخران گردد.

در شعر فارسی قرن چهارم بندرت و بزحمت میتوان اثر یأس و نومیدی یافت. شعر این دوره پر است از نشاط روح و غرور ملی و اندیشه حساسی و خوشبینی و آزادمنشی، و از اینرو باید آنرا آئینه تمام نمای روح و اندیشه واقعی ایرانی دانست یعنی اندیشه و روحی که هنوز چنانکه باید مقهور عوامل غیر ایرانی نشده و استوار بر جای مانده بود.

در سه چهار قرن اول هجری بسیاری از کتب پهلوی در مسائل مختلف از قبیل منطق، طب، تاریخ، نجوم، ریاضیات، داستانهای ملی، قصص و روایات و نظایر آنها بزبان عربی ترجمه شد و از آنجمله است: کلیله و دمنه، آیین نامه، خداینامه، زیج شهریار، ترجمه پهلوی منطق ارسطو، گاهنامه، ورزنامه و جز آنها.

در همین اوان کتبی مانند دینکرت، بندهشن، شایست نشایست، ارداویرافنامه، گجستک ابالش، یوشت فریان، اندرز بزرگمهر بختکان، مادیگان شترنگ، شکند گمانیک و یچار و امثال آنها بزبان پهلوی نگاشته شد که بسیاری مطالب مربوط به ایران پیش از اسلام و آیین و روایات مزدیسنا و داستانهای ملی در آنها محفوظ مانده است. مؤلفان این کتب غالباً از روحانیون زرتشتی بوده و باین سبب از تاریخ و روایات ملی و دینی ایران قدیم اطلاعات کافی داشته‌اند. از این گذشته در تمام دیوانهای حکام عرب در عراق و ایران و ماوراءالنهر تا مدتی از خط و لهجه پهلوی استفاده میشده است.

با همه این احوال پیداست که غلبه عرب و رواج زبان دینی و سیاسی عربی بتدریج از رواج و انتشار لهجه پهلوی میکاست تا آنجا که پس از چند قرن فراموش شد و جای خود را بلهجات دیگر ایرانی داد.

خط پهلوی هم بر اثر صعوبت بسیار و نقص فراوان خود بسرعت فراموش گردید و بجای آن خط عربی معمول شد که با همه نقصهایی که برای فارسی زبانان داشت و با همه نارسایی بمراتب از خط پهلوی آسانتر است.

بهمان نسبت که لهجه پهلوی رسمیت و رواج خود را از دست میداد زبان عربی در مراکز سیاسی و دینی نفوذ می‌یافت و برخی از ایرانیان در فراگرفتن و تدوین قواعد آن کوشش میکردند اما هیچگاه زبان عربی مانند یک زبان عمومی در ایران



رائج نبود و بهیچ روی بر لهجات عمومی و ادب ایرانی شکستی وارد نیاورد و عبارت دیگر از میان همه ملل مطیع عرب تنها ملتی که زبان خود را نگاه داشت و از استقلال ادبی محروم نماند ملت ایرانست

چنانکه میدانیم تا اواخر قرن چهارم ادبیات دری تنها بنواحی شرقی ایران یعنی سیستان و خراسان و ماوراءالنهر اختصاص داشت زیرا لهجه ای که نخستین آثار ادبی ایران دوره اسلامی با آن وجود آمد متعلق بهمین نواحی بود. اما از اوایل قرن پنجم بعللی ادبیات دری بنواحی مرکزی و اندک اندک بشمال و مغرب و جنوب نیز راه یافت و شاعران و نویسندگان بجای لهجه خود لهجه ادبی دری را بتقلید از شاعران خراسان و ماوراءالنهر برای شعر و نثر پذیرفتند و در دربارها مرسوم کردند. اگر چه در همان حال هم شاعرانی مانند بندار رازی بزبان اهل ری و علی پیروزه و مسته مرد ملقب به دیواروز که هر دو معاصر عضالدوله دیلمی بودند بلهجه طبرستانی و بابا طاهر عریان همدانی بلهجه محلی خود شعر می ساختند لیکن لهجه ادبی دربارها و کتب اصلی ادبی تنها لهجه اهل مشرق بود و شاعران و نویسندگان برای آنکه خوب از عهده بیان مقاصد خود در پارسی دری برآیند از دیوانهای شعرایی مانند رودکی و منجیک و دقیقی و فردوسی و نظایر آنان استفاده میبردند و یا خواندن آثار آنانرا بمبتدیان توصیه میکردند. ناصر خسرو در سفرنامه خود گوید:

«...و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک می گفت اما زبان فارسی نیکو نمیدانست پیش من آمد دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید، باو گفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند...»

راوندی در کتاب راحة الصدور از قول احمد بن منوچهر شصت کله آورده است که «... سید اشرف بهمدان رسید در مکتبها می گردید و می دید تا کرا طبع شعرست، مصراعی بمن داد تا بر آن وزن دو سه بیت گفتم، بسمع رضا اصغا فرمود و مرا بدان بستود و حث و تحریض واجب داشت و گفت از اشعار متأخران چون عمادی و انوری و سید اشرف و بلفرج رونی ... و حکم شاهنامه آنچه طبع تو بدان میل کند قدر دویست بیت از هر جا اختیار کن و یادگیر و برخواندن شاهنامه مواظبت نمای تا شعر بغایت رسد...»

این اشارات و نظایر آنها می رساند که با رواج شعر دری در نواحی جدیدی غیر از مشرق ایران آموختن لهجه دری و نکات آن و علی الخصوص مشکلات لغات آن لهجه از مسائل عادی نوآموزان بود و بهمین سبب است که اسدی طوسی که قسمت بزرگی از زندگی خود را در حدود اران و آذربایجان گذرانیده بود چون عدم اطلاع شاعران آن نواحی را از مشکلات لغات دری ملاحظه کرد بتألیف کتاب لغت فرس همت گماشت و در آغاز آن نوشت «... و غرض ما اندرین لغات پارسی است که دیدم

شاعرانرا که فاضل بودند ولیکن لغات پارسی کم میدانستند...» و در اینجا هم مانند قول ناصر خسرو مراد از زبان پارسی

لهجه دری یا پارسی دری است

موضوعی که در تاریخ زبان فارسی قرن پنجم و ششم قابل ملاحظه و مطالعه است انتشار زبان فارس است در خارج ایران.

در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم دو تن از پادشاهان فاتح ایران یعنی ناصرالدین سبکتکین و پسر او یمین الدوله محمود شروع به پیشرفت‌ها و فتوحاتی در جانب ولایت سند کردند و در عهد این دو پادشاه و جانشینان آنان بتدریج ناحیه پهناوری از هندوستان تحت اطاعت سلاطین غزنوی درآمد. می‌دانم که نزدیک بتمام عمال و حکام و سربازان غزنوی خواه آنانکه در جانب ایران بودند و خواه آنانکه در طرف هندوستان، ایرانی نژاد و متکلم بلهجات ایرانی و معتاد به ادبیات دری بودند و بهمین سبب توقف آنان در هندوستان و حکمروایی بر آن سامان باعث نشر پارسی دری در اراضی متصرفی غزنوی گردید خاصه که زبان رسمی دربار غزنوی پارسی دری بوده است.

پس از تسلط سلاجقه بر ایران چنانکه می‌دانیم دسته ای از آنان با تصرف آسیای صغیر دولتی را که بنام دولتی را که بنام دولت سلاجقه آسیای صغیر معروف است در آن سامان بوجود آوردند. در دربار امرای این سلسله مانند همه دربارهای سلجوقی زبان فارسی بود و بهمین سبب در این ناحیه حتی در شام بتدریج زبان فارسی دری رواج یافت و اندک اندک کار بجایی کشید که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم آسیای صغیر یکی از مراکز ادبیات فارسی گردید.

در نتیجه این دو جریان یعنی نفوذ ادبیات دری از خراسان بسایر ولایات ایران و رواج زبان پارسی در خارج از کشور ایران از اواسط قرن پنجم بعد بسیاری شاعر و نویسنده بیرون از ناحیه خراسان و ماوراءالنهر پدید آمدند و این امر چنانکه خواهیم دید باعث تنوع عظیمی در ادب فارسی گردید

در اوایل قرن هفتم ایران با یکی از بزرگترین مصائب تاریخی یعنی حمله مغولان خونخوار مواجه شد (۶۱۶هجری) این حمله به سرداری چنگیز تا سال ۶۱۹ ادامه یافت و بعد از او همچنان ایلغارهای پیپی مغول و تاتار به ممالک مختلف و از آنجمله ایران امتداد داشت تا در میان سالهای ۶۵۱-۶۵۶ حملات هولاکو نواده چنگیز آخرین مراکز قدرت را در ایران و عراق از میان برداشت و سلسله امرای ایلخانی را در ایران به وجود آورد.

در گیر و دار این حملات سخت قسمت بزرگی از شهرها و مراکز ادبی علمی ایران از میان رفت و جز چند پناهگاه کوچک و بزرگ در داخل ایران و در ولایت سند و آسیای صغیر محلی برای حفظ بازمانده حوزه‌های علمی و ادبی و پاره ای از کتب باقی نماند، که مهمتر از همه آنها اراضی تابع ممالک غوریه در آنسوی رود سند و سرزمین حکمفرمایی سلاجقه آسیای صغیر

و فارس بوده است. بعضی نواحی کوچک هم در این میان از آسیب حمله مغول مصون ماند که ارزش علمی و ادبی آنها اصولاً قابل توجه نیست.

وجود این پناهگاههای کوچک و بزرگ در آغاز قرن هفتم از یک لحاظ مهم است و آن پناه بردن چند تن معدود از دانشمندان و ادیبان و عارفان است بدانها و ایجاد فرصتی برای آنان در پرورش شاگردان و ادامه تعلیم در ایران. با این حال نیمه اول قرن هفتم به سبب انقلابات و قتل و غارتها و ویرانی شهرها و حملات پیاپی وحشیان تاتار و عدم استقرار احوال، و نیمه دوم قرن هفتم در نتیجه وجود نداشتن کتب و مراکز تعلیم و معلمین، به هیچ روی مساعد به احوال علوم نبود. قرن هشتم نیز تقریباً به همین منوال گذشت و اگر در این یک قرن و نیم اثری از عده ای از فاضلان و عالمان و شاعران می‌بینیم نه از آن باب است که عهد وحشیان تاتار دوره رونق علم و ادبست بلکه اولاً نتیجه باقی ماندن بعضی از علما و دانشمندان و تربیت یافتگان پیش از مغول و ثانیاً معلول علاقه قلبی و تاریخی مسلمین به علوم و ثالثاً نتیجه وجود پناهگاههاییست که پیش از این نام برده ایم. وجود خاندانهای امارت بعد از عصر ایلخانان که غالباً از ایرانیان بوده اند هم در ادامه مجالس تعلیم بسیار مؤثر بود و به هر حال در این عصر هر چه از دانش و ادب و عالمان و ادیبان بینیم باز هم وجود آنها معلول وجود ایرانیانست و اثر مغول در علوم و ادبیات این دوره تنها یک چیز بود و آن از میان بردن کتب و علما و ادبا و کاسد کردن بازار علم و ادبست و لاغیر.

در حمله اول مغول و نابود شدن مراکز متعدد علمی خراسان و ماوراءالنهر و ری و اصفهان، دو مرکز عمده علوم و ادبیات باقی مانده بود و از آن دو یکی قلاع اسمعیلیه بود و دیگر بغداد و این دو مرکز مهم را هم هولاکو به ترتیب در سالهای ۶۵۴ و ۶۵۶ از میان برد و جز قسمتی کوچک از جنوب ایران (حوزه فرمانروایی اتابکان سلجری) و ناحیه سند و شهرهای آسیای صغیر و مصر و شام دیگر پناهگاهی برای علوم و ادبیات اسلامی باقی نماند.

در اواخر عهد ایلخانان مغول بر اثر اسلام آوردن ایشان عنادی که آنان و کارگزاران بت پرست ایشان با ایرانیان مسلمان داشتند از میان رفت و این خود فرصتی برای مسلمانان در احیای سنن دیرینه شد و چون بعد از ایشان همه امرا و ملوک طوایف هم مسلمان و هم غالباً ایرانی نژاد بودند طبعاً به ادامه این سنن یاوری کردند.

از این بحث چنین نتیجه می‌گیریم که در نیم قرن اول دوره مغول بقایای علما و ادبای پیشین و وجود چند پناهگاه از فنای قطعی علم و ادب در ایران پیش گیری کرد و بعد از این مدت فرصت مناسب تری به علل مذکور برای ادامه علوم و ادبیات در ممالک اسلامی حاصل گشت و سنت دیرینه مسلمین ایرانیان مسلمان را به استفاده از تعلیمات بازماندگان علما و ادبای

دوره خوارزمشاهی واداشت. لیکن هر چه از حمله مغول بیشتر گذشت و آثار شوم آن آشکارتر شد قوت علم و رونق بازار ادب بیشتر طریق نیستی سپرد و بازار جهل بیشتر رواج یافت.

وضع زبان وادبیات فارسی در عصر مغول و فترت میان ایلخانان و حمله تیمور تقریباً تابع همان شرایط و دارای همان احوالی است که در باب علوم دیده ایم یعنی در اوایل این عهد دنباله وضع ادبی دوره خوارزمشاهی در ایران امتداد داشت و در نتیجه باقی ماندن گروهی از نویسندگان و شاعران بزرگ پیشین، ایران در اوایل این عهد از وجود چند تن از بزرگترین شاعران و نویسندگان برخوردار بود و بعد از آن شاعران و نویسندگان متوسطی در ایران به سر می‌بردند که از میان آنان حافظ بطور استثنا در زمره شعرای درجه اول ایران و از نوابغ بزرگ شعر است که در آخر این عهد می‌زیست.

پس بر روی هم وضع ادبی ایران در عهد مغول و فترت بعد از آن با همه مصائبی که بر ایران وارد شد بد نبود زیرا در آغاز آن دوره دو شاعر بزرگ ایران سعدی و مولوی و در آخر آن عهد شمس‌الدین حافظ ظهور کردند. از حیث باقی ماندن کتب متعدد هم این دوره را باید دوره ممتاز قابل توجهی شمرد

دوره ای که مورد بحث ما در این فصل است از «یورش» تیمور به خراسان و سیستان (۷۸۲ هجری) آغاز و به جلوس شاه اسمعیل صفوی (۹۰۷) ختم می‌شود و اگر چه قسمتی از اواخر قرن هشتم و چند سالی از اول قرن دهم در جزو این دوره مورد مطالعه قرار می‌گیرد لیکن چون در میان این دو پاره از قرن هشتم و قرن دهم تمام سنین قرن نهم قرار گرفته و این قرن اختصاص به دوره سلطنت جانشینان تیمور گورکان دارد ما این فصل را در ذیل عنوان قرن نهم و دوره تیموری مطالعه می‌کنیم.

در آغاز این دوره ممتد یک صد و بیست و شش سال چند تن از دانشمندان و شاعران و نویسندگان دوره فترت بین ایلخانان و تیموریان زندگی می‌کرده اند که غالب آنان شهرت و اهمیتی در علوم و ادبیات دارند لیکن چون از این چند تن بگذریم تا اواخر قرن نهم مردان بزرگ و نام‌آور را در علوم و ادبیات کمتر می‌یابیم مگر آنان که دربار سلطان حسین بایقرا را در هرات بزیت دانش و هنر و ادب خویش مزین می‌داشته اند.

زبان فارسی در این عهد ممتد دنباله تحول پر دامنه ای را که از قرن هشتم آغاز کرده بود ادامه می‌داد و بر روی هم به انحطاط می‌گرایید.

علت عمده این انحطاط آن بود که اولاً: زبان ترکی با حمله مغول در ایران رواج بسیار یافت و بر اثر تتابع تغلب طوایف ترک در دربارها و دستگاه‌های اداری و نظامی و میان مردم (در بعضی نواحی) شایع شد و این خود مایه زیان بزرگی برای زبان

پارسی بود و حتی بعضی از رجال ادب این عهد زبان ترکی را بر زبان فارسی ترجیح داده اند چنان که امیر علیشیر نوایی کتاب محاکمه اللغتين را به همین قصد تألیف کرد.

دوماً: مراکز زبان فارسی در خراسان و عراق و هم چنین دربارهای حامی شعر و ادب از میان رفت و در نتیجه شعر از دربار دور شد و به دست عامه افتاد و همین امر باعث شد که مهارت و قدرت کلام و وسعت اطلاعات شاعران قدیم که بر اثر تحصیلات متمادی و دشوار به دست می آمد از میان برود.

سوماً: استادان زبان فارسی که می بایست مربی شاعران و نویسندگان جدید باشند به تدریج از میان رفتند و در نتیجه کار شعر و نثر به دست کسانی افتاد که بهره غالب آنان از فنون ادب کم بود.

این مسائل و اموری از قبیل آنها باعث شد که زبان فارسی در مراحل انحطاط سیر کند و شعر و نثر دوره تیموری از لحاظ زبان و افکار چندان مورد توجه و اعتماد نباشد

نخستین موضوعی که در زبان فارسی عهد مذکور باید مورد توجه باشد، آنست که با حمله مغول و برچیده شدن دربارهای حامی شعر و ادب فارسی طبعاً شعر و نثر از دربارهای اصلی و مراکز بزرگ حکومتی بیرون رفت و تنها در دربارهای کوچکی که از عهد ایلخانان تا حمله تیمور در ایران موجود بود، باقی ماند و با این کیفیت رواج و رونقی که در بازار شعر و ادب وجود داشت از میان رفت و بیشتر جنبه عمومی یافت تا درباری و البته این امر از یک حیث سودمند و از بابت دیگر تا درجه ای زیان آور بود: فایده آن رها کردن شاعر از قیود خشک ادبیات درباری و مشغول ساختن او به امور ذوقی بوده است و ضرر آن برداشتن قیود دشوار ادبی برای شاخص شدن در عالم شعر و ادب میان شاعران متعددی که داوطلب ورود بدربارها بوده اند. در نتیجه این امر می بینیم که اولاً قصیده های مدحی که قبلاً کمتر دیوانی را از آن خالی می یافتیم کم شد و به جای آنها غزلهای شیوای لطیف و دل انگیز و داستانهای عاشقانه به همین نسبت فزونی یافت و از دوره پیش بیشتر شد. ثانیاً توجهی که از اواسط قرن ششم به موضوعات عرفانی در شعر پیدا شده بود در این عهد قوت بیشتر یافت و منظومه های عرفانی متعددی که برخی از آنها خصوصاً مثنوی مولوی از شاهکارهای جاویدان شعر پارسیست، به وجود آمد.

دومین موضوع مهمی که باید در این عصر از باب تغییری که در زبان فارسی ایجاد کرده است مورد توجه کرده است مورد توجه باشد، ورود بسیاری از کلمات ترکی مغولی است در زبان فارسی. ورود این لغات و اصطلاحات در نتیجه تسلط مغول و توقف متمادی آنان در ایران و حکومت بر این سرزمین، امری طبیعی است. غالب این لغات از طریق ادارات دولتی و

کارگزاران دولت و فرمانهای سلطنتی و تشکیلات مغول در ایران و قسمتی هم از راه حشر سربازان مغولی با مردم به وجود آمده است و از جمله این کلماتست: قوریلتهای (شورای سلطنتی، جمعیت پادشاهزادگان)، چپاول (غارث)، یاسا(قانون)، نویان و

نویسنده (شاهزاده)، ایلچی (نماینده، رسول)، بیتکچی (منشی جمع و خرج)، اولاغ (برید، چاپار)، یام (چاپارخانه)، اردو (سپاه)، یورش (حمله)، یورت (قرارگاه، ابواب جمعی)، قراول (پاسبان)، ایلغار (هجوم)، ایل (مطیع)، تومان (ده هزار)، کوچ (رحلت، عزیمت)، یرلیغ (فرمان)، اینجور (مأمور وصول مالیات)، تمغا (مهر)، بیاسارسانیدن (تنبیه کردن. مجازات کردن)، پایزه (انعام، مستمری)، آقا (بزرگ و سرور) کنکاج، کنکاش (مشورت) و بسیاری کلمات و اصطلاحات دیگر.

در این عهد شعر فارسی مانند زبان و سایر ابواب علم و ادب رونقی چنان که باید نداشت. علت عمده این بی رونقی نخست بی ثباتی اوضاع زمان و کساد بازار علم و ادب و دوم نادر بودن امرا و شاهان شاعر پرور سخن شناس بود. اگر چه در میان شاهزادگان و امرا و رجال تیموری عده ای افراد دانشمند و دانش دوست و شاعر و شاعرپرور مانند شاهرخ، بایستقر میرزا، الغ بیگ، ابوسعید، سلطان حسین بایقرا و وزیر او امیر علیشیر نوایی و چند تن دیگر وجود داشتند لیکن غالب رجال و امراء آن عهد نه مردم سخن شناس بوده اند و نه به سخنگویان و سخن سنجان به دیده حرمت می نگریستند. تشویقی هم که از اهل علم و ادب می شد به درجه تشویق پیشینیان نبود و گذشته از این آرامی اوضاع در دوره غالب امرا و سلاطین کم و فرصت آنان برای اشتغال به مسائل ذوقی اندک بود.

از میان حوزه های ادبی دوره تیموری از همه مهمتر حوزه ای است که در دستگاه امارت سلطان حسین بایقرا در هرات تشکیل شد. در این حوزه عده ای شاعر و نویسنده و مورخ و نقاش و موسیقیدان گرد آمده و به ترتیب شاگردانی اشتغال جسته بودند. سبک تازه ای که هر یک از این دسته ها در کار خود ایجاد کردند در دوره صفوی امتداد یافته است. در حقیقت حوزه علمی و ادبی و هنری هرات در عهد سلطان حسین بایقرا منشاء تحول تازه ای در محیط فکری و معنوی ایران گردید که از اهمیت آن نباید غافل ماند.

در آغاز عهد تیموری چند شاعر و گوینده خوب بسر می بردند که روش آنان دنباله کار گویندگان اواخر قرن هشتم بوده است. کسانی که بعد از آن طبقه به کار نظم پرداختند همه لحن و سبکی نو و خاص که با روش پیشینیان متفاوت بود داشتند و از آثار آنان تازگی سبک سخن و اندیشه و ابداع مضامین آشکار است و حتی تقلید از استادان سلف عیب شمرده می شد چنان که کاتبی گفته است:

شاعر نباشد آنکو هنگام بیت گفتن ز اشعار اوستادان آرد خیال درهم

هر خانه بیکه او را از خشت کهنه سازند مانند خانه نو نبود بناش محکم

زبان شعر دوره تیموری به حد وافر نزدیک به زبان عمومی شد و علت این امر آن بود که شعر در این دوره کمتر اختصاص به دربارها داشت و بیشتر در میان مردم و عامه رائج بود و در نتیجه همین امر توجه به قیود ادبی کمتر لازم به نظر می رسید و

بر عکس قبول عامه برای رواج شعر ضرور بود و گویا به همین سبب عدد شاعران این عهد بسیار بود چنان که اگر به تذکره هایی که در آن روزگار و یا در اوایل عهد صفوی نوشته شده و ذکر شاعران دوره تیموری در آنها آمده است، مانند تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی و مجالس النفائس امیر علیشیر نوایی (به ترکی) و ترجمه فارسی آن (لطائف نامه) و تذکره سامی از سام میرزای صفوی، مراجعه شود اسامی عده کثیری از شاعران در آنها ملاحظه می‌گردد و این گروه تنها دسته ای از گویندگان آن عهد را تشکیل می‌دهند و این امر چنان که در عهد صفویه نیز دیده خواهد شد نتیجه نفوذ شعر در میان عامه و وجود آن در بین طبقات مختلف بوده است.

رواج زبان ترکی در این دوره باعث شده بود که برخی از شاعران زبان ترکی را برای شاعری انتخاب کنند و اگر به فارسی شعر می‌گفتند گاه به شعر ترکی نیز تفنن نمایند. از جمله بزرگترین شاعران این عهد که گاه به زبان فارسی و بیشتر به زبان ترکی شعر می‌ساخته امیر علیشیر نوایی (متوفی به سال ۹۰۶) وزیر سلطان حسین بایقراست که چهار دیوان غزل و پنج مثنوی به روش خمسه نظامی و یک مثنوی (لسان الطیر) به تقلید از منطق الطیر به ترکی دارد و اگر چه شعر فارسی هم می‌سروده و در فارسی «فانی» تخلص می‌کرده است لیکن ناقدان سخن اشعار فارسی او را نستوده‌اند.

در شعر فارسی عهد تیموری گاه بمضمونهای مصنوع یعنی اشعاری که به تکلفات و صنایع لفظی در آنها توجه شده است باز می‌خوریم، مانند برخی از اشعار و منظومه های کاتبی ترشزی، لیکن با وجود توجه برخی از شاعران و نویسندگان به طریقه متکلفان، باید اذعان کرد که این روش در شعر و نثر این دوره کمتر مورد توجه بوده و نویسندگان و گویندگان معروف آن عهد به سادگی اشعار و آثار خود بیشتر علاقه داشته‌اند.

ورود در مسائل عرفانی در شعر این دوره هم چنان رواج داشت و مخصوصاً در غزلها استفاده از اصطلاحات صوفیه معمول بود و گاه شاعرانی مانند شاه نعمه الله ولی و قاسم الانوار و جامی به سرودن منظومه های عرفانی هم دست می‌زدند. منظومه های عاشقانه و یا منظومه هایی که متضمن حکایات و قصص کوتاه و بحث در مسائل حکمی و اخلاقی باشد در این عهد نسبتاً زیاد بود و در غالب این منظومه ها سعی می‌شد که از نظامی تقلید شود و حتی داستانهای او هم عیناً و گاه با مختصر تغییری در بعض موارد دوباره به نظم درمی‌آمد.

دیگر از انواع شعر که در عهد تیموری زیاد مورد توجه و علاقه شعرا بوده غزل است. غزلهای این عهد هر چه بیشتر به پایان آن نزدیک شویم بیشتر متضمن افکار و مضامین دقیق می‌شده است. شاید یکی از علل این امر توجهی باشد که ایرانیان پس از حمله مغول و قتل و غارت‌های متمادی که در قرن هفتم و هشتم و نهم در این کشور رخ داده بود، به امور معنوی پیدا کرده و از عوالم مادی اضطراراً منصرف گشته بودند. این امر باعث گردید که به تدریج شعرا به اوهام و خیالات باریک و

دقیق بیشتر متوجه شوند و خیالات دور و دراز را در الفاظ کم بگنجانند و به جای رعایت جانب مساوات لفظ و معنی از مراعات ظواهر دور و به دقت معنی و ورود در عالم وهم و خیال نزدیک شوند.

با توجه به این معنی باید گفت که در عهد تیموری مقدمات ظهور سبکی که بعد به سبک هندی معروف شد فراهم گردید و ما بعد از این درباره سبک مذکور سخن خواهیم گفت. آخرین حوزه ای که این روش را در عهد تیموری به کمال رسانید حوزه ادبی هرات در عهد سلطان حسین بایقرا و وزیر او امیر علیشیر بود که بنابر آن چه گفتیم از جهات مختلف در دوره صفوی تأثیر داشت.

از شاعران معروف عهد تیموری که بازمانده اواخر دوره فترت بین ایلخانان و تیمور بوده کمال الدین بن مسعود معروف به کمال خجندی (متوفی به سال ۸۰۸) است که در غزل استاد بوده و در شعر «کمال» تخلص می کرده و خود را از معاصر بزرگ خویش حافظ برتر می شمرده است و با این که در این دعوی صادق نیست لیکن او را مسلماً باید از کسانی دانست که در تلطیف و تکمیل غزل سهم عمده و شایسته ای داشتند و خیالات غریب و معانی دقیق در غزلهای او بسیار است. شاعر بزرگ دیگر هم عصر کمال، ملا محمد شیرین مغربی تبریزی (متوفی به سال ۸۹۰) به صوفی مشهور است که غزلها و ترجیعات او شهرت دارد و مشحون است به حقایق عرفانی و علی الخصوص فکر وحدت وجود لیکن او را شاعری متوسط باید دانست.

دیگر عصمه الله بخارایی معروف به عصمت بخاری (متوفی به سال ۸۲۹) صاحب غزلهای مشهور عاشقانه و قصاید. دیگر ابواسحق شیرازی (متوفی به سال ۸۳۰) معروف به بسحق اطعمه است. بسحق را از شاعران مبتکر و کم نظیر فارسی زبان باید دانست. او اشعار خود را به وصف انواع اغذیه و اطعمه مقصور ساخت و به همین سبب به «اطعمه» مشهور شد. دیوان غزلها و قصائد و رباعیات بسحق و مثنوی کنزالاشتهای او از باب اشتمال بر وصف و اسم بسیاری از اطعمه و مجالس پذیرایی و رسومی که در آنها وجود داشت، اهمیت دارد. این اشعار و هم چنین چند رساله کوچک دیگر به نام «داستان مزعفر و بغرا» و داستان «برنج و بغزا» و «خوابنامه بسحق» و «فرهنگ نامه» از اصطلاحات کهنه طبخی ایران تا عصر شاعر است.

شاعر دیگری به نام نظام الدین محمود قاری یزدی در قرن نهم روش بسحق اطعمه را تعقیب کرده و در باب پوششها و پارچه ها شعر سروده و دیوانی به نام دیوان البسه ترتیب داده که به طبع رسیده است. دیوان او هم از باب اشتمال بر اسامی بسیاری از انواع پارچه ها و البسه گوناگون در قرن نهم اهمیت بسیار داد.



دیگر از شاعران مشهور قرن نهم سید نعمه الله ولی کرمانی (متوفی به سال ۸۳۴) متوسطی دارد شامل غزل و قصیده و مثنوی.

دیگر سید علی بن نصیر بن هارون معروف به قاسم انوار (متوفی به سال ۸۳۷) عارف معروف است که دیوان او شامل چند غزل و مثنوی و مقداری اشعار به لهجه ولایتی گیلان و چند قطعه ترکی است.

دیگری مولانا محمد بن عبدالله کاتبی ترشیزی (یا نیشابوری متوفی به سال ۸۳۹) است که قصاید و مثنویهای مصنوع او شهرت دارد. مثنویهای تجنیسات، ذبحرین، ذوقافیتین و منظومه‌ای حسن و عشق، ناظر و منظور، بهرام و گل اندام از اوست و نوشته اند که در آخر عمر شروع به جواب خمسه نظامی کرده بود.

دیگر امیر شاهی سبزواری (متوفی به سال ۸۵۷) است که اشعار او را در لطف و دقت و تأثیر ستوده اند و علی الخصوص غزلهای پر مضمون و لطیف او قابل توجه است.

دیگر شیخ آذری اسفراینی (متوفی به سال ۸۶۶) است که قصائد و غزلهای عاشقانه او لطیف و با حال و پر از مضامین دقیق است. از منظومه های مشهور منسوب به او بهمن نامه است در شرح سلطنت سلاطین بهمنی هند.

دیگر مولانا محمد بن حسام الدین مشهور به ابن حسام (متوفی به سال ۸۷۵) است که در انواع شعر دست داشته و منظومه خاوران نامه که حماسه ای دینی است در سفرها و جنگهای علی بن ابیطالب علیه السلام، ازوست و دیوان قصائد او نیز به طبع رسیده.

شاعرانی نیز مانند شهاب ترشیزی و سیمی نیشابوری و غیاث شیرازی و خیالی بخاری و بابا سودائی و طالب جاجرمی و چند شاعر دیگر که همه از متوسطین بوده اند در این دوره می‌زیستند و در پایان این عهد شاعران متوسط دیگری مثل هلالی جغتائی، هاتفی خرجردی، قاسمی و غیره به طبع آزمایی مشغول بودند که چون بیشتر آنها در اوایل دوره صفوی شهرت داشتند نام آنان را در شمار گویندگان آن عهد ذکر خواهیم کرد.

مشهورترین شاعر آخر عهد تیموری که باید او را بزرگترین شاعر آن عهد و گوینده به نام ایران بعد از حافظ شمرد نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی (۸۱۷ - ۸۹۸ هجری) است که شاعر و عارف و ادیب و نویسنده و محقق بزرگ عهد خود و از پیشوایان فرقه نقشبندیه و صاحب آثار مختلف نظم و نثر و کتب پارسی و تازی متعدد است.

جامی در مثنویهای خود تابع روش نظامی بوده و در غزلهای خود غزلهای سعدی و حافظ را تقلید و تتبع کرده و در قصیده تابع سبک شعرای قصیده گوی عراق بوده است. با این حال نباید جامی را از ابتکار مضامین تازه و قدرت بیان و لطف معانی در پاره ای از اشعارش بی بهره دانست و او اگر چه به مرتبه استادان بزرگ پیش از خود نمی‌رسد لیکن از آن جهت که خاتم

شعراء بزرگ فارسی زبانست دارای اهمیت و مقامی خاص می‌باشد. از آثار منظوم او نخست هفت اورنگ یا سبعة است شامل هفت مثنوی، سلسله‌الذهب، سلامان و ابسال، تحفه‌ الاحرار، سبحة‌الابرار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، خردنامه اسکندر، دوم دیوان غزلها و قصاید و ترجیعات. در اشعار جامی افکار صوفیانه و داستانها و حکمت و اندرز و تصورات غزلی و غنائی همه به وفور دیده می‌شود.

ادبیات فارسی در عهد صفویان از بعضی جهات در مراحل از ترقی و از پاره ای جهات در انحطاطی عجیب سیر می‌کرد و بر روی هم نقاط ضعف آن بیشتر بود. این دوره ممتد که از جهت سیاسی و مدنی و اقتصادی و هنری یکی از ادوار بسیار مهم تاریخ ایران است از حیث علم و ادب چنان که باید مهم نیست.

شعر پارسی در عهد صفویان از حیث الفاظ و کلمات چندان قابل توجه نیست و اگر از چند شاعر معروف قوی بگذریم از سایر شعرا سخنی که لایق توجه باشد نمی‌یابیم.

علت این امر آن است که در این دوره مانند دوره تیموری تربیت معمول شاعران که در دوره های سامانی و غزنوی و سلجوقی و غیره وجود داشت از میان رفته بود و بیشتر گویندگان اطلاعات وسیع و کامل از زبان فارسی و عربی نداشتند. علاوه بر این چون دربارها نسبت به شاعران اظهار حمایت نمی‌کردند شعر از دربار بیرون رفت و در دست عامه مردم افتاد یعنی وضعی که در دوره تیموری قوت گرفته بود در این عصر عمومیت و شدت بیشتر یافت. این امر اگر چه وسیله ایجاد تنوع و تجدیدی در شعر بود لیکن از حیث اصول و قواعد زبان مایه شکست آن هم گردید، از این روی در عین آن که در اشعار دوره صفویان مضامین و مطالب تازه یافته می‌شود. در همان حال کلمات سست نیز بسیار است. موضوع دیگری که به سستی عبارات و کلمات در اشعار فارسی یاوری کرد رواج به شعر فارسی در سرزمینهای غیر ایرانی است که در عین ایجاد مضامین و معانی تازه چون محیط غیر مساعدی برای زبان فارسی بوده در دور داشتن آن از صحت و استحکام عادی خود مؤثر شد.

در شعر دوره صفوی مرثیه سرایی و مدح دین بسیار معمول بود و این امر نتیجه طبیعی سیاست مذهبی پادشاهان صفوی است. این سلسله از آغاز تسلط خود بر ایران به شدت و با سختگیری بی‌سابقه ای شروع به ترویج در ایران کردند و در این راه از هیچ گونه مجاهدت سیاسی و نظامی و علمی و ادبی هم خودداری نمودند چنان که در نتیجه همین توجه، علوم دینی و علی‌الخصوص کلام و فقه و حدیث شیعه در دوره آنان توسعه فراوان یافت و علمای بزرگی در این ابواب ظهور کردند. پیداست که این سیاست دینی در افکار گویندگان عهد و در شعر فارسی نیز بی اثر نبود و علی‌الخصوص ترویج و تشویق

پادشاهان از مرثیه سازی و مرثیه سازان یا کسانی که به ذکر مناقب آل علی علیه السلام مبادرت می کردند، بر درجه رواج این نوع شعر می افزود.

صاحب عالم آرای عباسی در ذکر احوال شاعران دوره شاه طهماسب صفوی آورده است که:

«در اوایل حال حضرت خاقانی جنت مکانی [را] توجه تمام به حال این طبقه بود... و در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغه عظیم می فرمودند چون این طبقه علمی را وسیع المشرب شمرده از صلحاء و زمهره اتقیا نمی دانستند زیاده توجهی به حال ایشان نمی فرمودند و راه گذراندن قطعه و قصیده نمی دادند. مولانا محتشم کاشی قصیده غرا در مدح آن حضرت و قصیده دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم به نظم آورده از کاشان فرستاده بود، به وسیله شهزاده مذکور معروض گشت، شاه جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعراء زبان به مدح و ثنای من آلاینند، قصائد در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند، صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که به فکر دقیق و معانی بلند و اشعارهای دور از کار در رشته بلاغت در آورده به ملوک نسبت می دهند که به مضمون «از احسن اوست اکذب او» اکثر در موضع خود نیست اما اگر به حضرات مقدسات نسبت نمایند شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست و محتمل الوقوع است. غرض که جناب مولانا صله شعر از جانب اشرف نیافت!»

با دقت در این سخنان نمونه ای از افکار سلاطین صفوی نسبت به شعرا و مدایح یا غزلهای آنان آشکار می شود، این فکر تقریباً در غالب شاهان آن خاندان موجود بوده و تنها به شاه طهماسب انحصار نداشته است. این است که مرثیه سرایی و مدح ائمه و معصومین در عهد صفوی راه کمال گرفت و علی الخصوص از میان شاعران آن دوره محتشم کاشانی شاعر معاصر شاه طهماسب در این فن گوی سبقت از دیگران ربوده است و او را به سبب اظهار قدرتی که در این فن کرده می توان پیشرو همه شاعران مرثیه گوی قرون اخیر دانست. روشی که محتشم در رثاء ائمه به شعر فارسی ایجاد کرد مدتها بعد از او ادامه یافت و شاعران بزرگی تا عهد قریب بما در این زمینه آثاری پدید آورده اند.

از نتایج رفتار شاه طهماسب و جانشینان او با شاعران، آن شد که گویندگان خوش ذوق غزلسرا و مثنوی ساز و داستان پرداز که در ایران بودند یا از دربارها دوری جستند و یا برای اعاشه به دربارهای مشوق عثمانی و تیموری هند روی آوردند و علی الخصوص مراکز بسیار معتبری در دستگاه های امرا و سلاطین هند برای شعر فارسی ایجاد کردند مثلاً تنها در عهد اکبر شاه گورکانی پنجاه و یک شاعر از ایران به هندوستان رفتن و در دربار پذیرفته شدند و این توجه به حدی بود که حتی بعضی از شاعران از آن به عنوان مضمونی برای بیان کثرت استفاده کرده اند مانند صائب در این بیت:

همچو عزم سفر هند که در هر دل است      رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

و ابوطالب کلیم کاشانی غزلسرای استاد این عهد در بازگشت از هندوستان از اظهار ندامت و تأثر خودداری نکرد و گفت:

اسیر هندم وزین رفتن بیجا پشیمانم کجا  
خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را

بایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان به پای  
دیگران هم چون جرس طی کرده منزل را

ز شوق هند زانسان چشم حسرت در قفا دارم  
که روحم گر به راه آرم نمی‌بینم مقابل را

و علیقلی سلیم یکی دیگر از شعرای این عهد گوید:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال  
تا نیامد سوی هندستان حنارنگین نشد

نکته دیگری که در شعر دوره صفوی باید به خاطر داشت رواج و تداول سبک هندی است که مقدمات آن از اواخر دوره

تیموری شروع شد و کمال آن درین عهد حاصل گشت و بزرگترین گویندگان این سبک در عهد صفوی ظهور کردند. نفوذ

سبک مذکور تا پایان دوره صفوی در ایران امتداد داشت و بعد از آن در اواخر عهد زندیه و اوایل دوره قاجاریه راه ضعف

پیمود و جای خود را به سبکهای کهن فارسی داد لیکن در سایر مراکز زبان فارسی یعنی در افغانستان و هندوستان هنوز هم

باقیست.

سبک هندی مبتنی بوده است بر بیان افکار دقیق و ایراد مضامین بدیع و باریک و دشوار دور از ذهن در زبان ساده معمول و

عمومی. مقدمات ایجاد این سبک از فترت بین دوره ایلخانان مغول و ظهور تیمور به تدریج پیدا شد و در دوره تیموری و علی

الخصوص در حوزه ادبی هرات مراحل ترقی را پیمود و در عهد صفوی به اوج کمال رسید. علت عمده پیدا شدن این سبک

وضع اجتماعی آن ایامی است که باعث شد مردم بیشتر به اوهام و افکار دقیق متوجه گردند و از عوالم مادی منحرف شوند و

از طرف دیگر زبان فارسی در آن روزگار، به نحوی که دیده ایم، تدریجاً از روش قدیم دور شد و سبک و روش تازه ای که

مبتنی بوده است بر اصطلاحات عمومی به میان آمد. این دو امر باعث شد که شعر فارسی از طرفی دارای افکار و خیالات

باریک شود و از طرفی دیگر از حیث زبان و سبک ظاهری سخن ساده و گاهی بی‌مایه باشد. در سبک هندی توجه شعرا

بیشتر به آوردن مضامین بکر و تازه در هر بیت معطوف و معمولاً مضامین با دقت خیال و رقت احساسات و تصورات دور و

دراز همراه بوده است و در حقیقت باید گفت که علاقه شاعر به فکر و خیالات و تصورات بیشتر بوده است تا به زبان و

صحت استعمالات و متانت و جزالت کلام و همین امر باعث شد که غالباً در ادبیات سبک هندی معانی مهم و زیبا و دقیق

نهفته باشد.

علت تسمیه این سبک به «هندی» آنست که بیشتر گویندگان طرفدار این سبک که معاصر با پادشاهان صفوی و گرفتار

عدم توجه آنان به شاعران بوده اند به دربار گورکانیان هند می‌رفته و در آنجا می‌زیسته اند و به همین سبب سبک مذکور در

هندوستان و افغانستان رواج بسیار یافت و هنوز هم در آن حدود رائج است. در سبک هندی غزل بیش از هر نوع شعر دیگر معمول بود زیرا بیان مضامین دقیق و باریک در غزل آسانتر است.

اینک چند بیت از شاعرانی که بدین سبک سخن گفته اند برای نمونه نقل می‌شود:

از میرالهی همدانی معاصر جهانگیر گورکانی:

روی درهم می‌کشد از روی ما آینه هم  
چین پیشانیت گویا آیه یی در شأن ما  
ز بس طراوت رویش نمی‌توان دانست  
که شبنم است به گل یا گره به پیشانی  
از سالک یزدی معاصر شاه جهان گورکانی:

جواب نامه من غیر ناامیدی نیست  
ز دست سودن بال کبوترم پیداست  
صحبت ما عاقبت با دوست در خواهد گرفت  
ما سراپا خار خشکیم او سراپا آتش است  
از شوکت بخاری:

از بهر قطع کردن نخل حیات تو چون اره  
دو سر نفس اندر کشاکش است  
از غبارم گرد باد سرمه خیزد بعد مرگ  
بس که دارد گردش چشم تو سرگردان مرا  
دیوانه کرد بس که هوایت بها را  
باشد کف از شکوفه به لب شاخسار را  
از صائب تبریزی:

عالمی را کشت و دست و تیغ او رنگین نشد  
تیزی شمشیر پاک از خون کند شمشیر را  
زشت صاف از دل بگذرد گرم آن چنان تیرش  
که از بوی کباب افتد به فکر زخم نخجیرش  
بر روی غافلان جهان خنده سپهر  
از رود نیل کوچه به فرعون دادن است  
بحر رحمت را تصور کرده بودم بی کنار  
از غبار خط بدور عارضت حیران شدم  
از طالی املی:

ز غارت چمن بر بهار منتهاست  
که گل به دست تو از شاخ تازه تر ماند  
خواستم تا سینه بخراشم به ناخن جسم زار  
در میان پنجه ام مانند مو در شانه شد  
از کلیم کاشانی:

بود آرایش معشوق حال درهم عاشق سیه روزی مجنون سرمه باشد چشم لیلی را

غرق وصال آگه ز آسیب چشم بد نیست تا دام بر نیامد ماهی خبر نداد

نجات غرقه بحر تعلق آسان نیست مگر به تخته تابوت بر کنار افتد

از محمد طاهر غنی کشمیری:

برنداریم ز اشعار کسی مضمون را طبع نازک سخن کی نتواند برداشت

قلم تحریر کرد از سینه چاکم مگر حرفی که مکتوبیم ز صد جاپاره چون بال کبوتر شد

میان ما نزاکت همچو مو آن دلستان دارد پر مور است شمشیری که بر موی میان دارد

دل به مردن نه غنی چون قامت گردید خم بهر این خاتم نگینی نیست جز سنگ مزار

سخنوران عهد صفوی بر روی هم زبانی ساده و دور از آرایش و پیرایش و سخنی نزدیک به لهجه عمومی و کلامی روان و

احیاناً سست با ترکیباتی که گاه از سادگی عامیانه و غلط است، داشته اند. در بیان افکار و خیالات خود بی نهایت به دقت و

باریک اندیشی متوجه بودند، نظر اصلی آنان در شاعری بیان مضامین دقیق و تازه و ابتکار در ایجاد آنها بود و هر چه بر

مقدار این مضامین و باریکی و دقت آنها در آثار شاعری افزوده می شد اهمیت و مقام او نیز در آن دوره بیشتر بود و علی

الخصوص در هندوستان و دربار عثمانی بدین باریک اندیشی و خیال پردازی با دیده اعجاب و تحسین بیشتری می نگریستند

و معمولاً دیوان این گونه شاعران و از آن جمله صائب تبریزی به رسم تحفه و هدیه به دربارهای عثمانی و گورکانی فرستاده

می شد.

به سبب همین دقت معانی و رقت مضامین باید گفت که خلاف آن چه برخی از معاصران تصور می کنند شعر عهد صفوی از

همه حیث در درجات انحطاط سیر نمی کرد بلکه از باب اشتغال بر افکار و مضامین تازه و قالبهای جدید برای مطالب و معانی

نو در میان ادوار مختلف ادبی اختصاص و امتیازی دارد.

غیر از مراثی و مدایح ائمه و معصومین، موضوع رایج دیگر در شعر عهد صفوی افکار غنائی و غزلی است که گاه با رنگ

تصوف و افکار زاهدانه و درویشانه و گاه با وعظ و اندرز همراه است.

افسانه سرایی و داستان سازی علی الخصوص به شیوه نظامی هم از کارهای متداول شاعران این دوره بود.

ساختن حماسه های تاریخی و دینی در سراسر عهد صفوی معمول بوده و بسیاری از حماسه های فارسی از دو نوع تاریخی و

دینی منسوب به این دوره است.

قصائدی که در مدح سلاطین ساخته شده باشد نسبت به غزل کمتر و پست تر و غالباً در مدح امپراطوری تیموری هند بوده

است.

بسیاری از شاعران آغاز دوره صفوی تربیت یافتگان اواخر عهد تیموری و علی الخصوص حوزه ادبی عهد سلطان حسین بایقرا بوده اند. از جمله آنان یکی عبدالله هاتفی خرجردی (متوفی به سال ۹۲۷) خواهر زاده جامی بود. از مهمترین آثار او «شاهنامه حضرت شاه اسمعیل» است که حماسه ای تاریخی است. دیگر داستانهای منظومی به تقلید از نظامی شامل خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و هفت منظر و تمرنامه (= تیمورنامه). تمرنامه در شرح فتوحات و جنگهای تیمور برای جواب گویی بر اسکندرنامه نظامی ساخته شد و از نوع حماسه های تاریخی است.

دیگر از شاعران آغاز عهد صفوی که او هم از تربیت یافتگان آخر دوره تیموری بوده و اوایل دوره صفوی را درک کرده است میرزا قاسم گنابادی از سادات گناباد است که او نیز از مقلدان نظامی بود. آثار مهمش عبارت است از لیلی و مجنون، کارنامه یا چوگان نامه، خسرو و شیرین، شاهرخ نامه، شهنامه ماضی (در شرح سلطنت شاه اسمعیل صفوی) و شهنامه نواب عالی (در شرح سلطنت شاه طهماسب صفوی).

دیگر از شاعران مشهور آخر دوره تیموری و آغاز عهد صفوی بابا فغانی (متوفی به سال ۹۲۵ هجری) است که به غزلهای لطیف خود مشهور است.

همزمان همین شاعر امیدی طهرانی (متوفی به سال ۹۲۵) قصیده و غزل را خوب می ساخت.

دیگر از این دسته شاعران اهلی ترشیزی (متوفی به سال ۹۳۴) است و دیگر اهلی شیرازی (متوفی به سال ۹۴۲) صاحب قصائد خوب و مثنوی مصنوع «سحر حلال».

دیگر هلالی جغتایی (متوفی به سال ۹۳۵) که از غزل سرایان خوش ذوق و حساس اوایل قرن دهم هجری محسوب می گردد و او علاوه بر غزلهای پرشور مثنویاتی به نام «لیلی و مجنون» و «شاه و درویش» و «صفات العاشقین» سروده است.

دیگر از شاعران بزرگ اوایل دوره صفوی وحشی بافقی کرمانی (متوفی به سال ۹۹۱) از مشاهیر گویندگان قرون اخیر است. وی از معاصران شاه طهماسب صفوی بوده و قصایدی در مدح او ساخته است. غزلهای این شاعر شیرین سخن نیز در لطافت و حسن سیاق مشهور است. ترکیب بندهای کوتاه عاشقانه او علاوه بر تازگی در ادبیات فارسی از لحاظ لطف سخن و شور و التهاب قابل توجه است. مثنوی ناتمامی هم از او به نام فرهاد و شیرین مانده است که علی الخصوص ابیات آغاز آن در میان اشعار متأخران زبانزد است.

این مثنوی را در دوره قاجاریه وصال شیرازی به پایان برد.

شاعر هم عصر وحشی، محتشم کاشانی (متوفی به سال ۹۹۶) است که پیش از این اهمیت او را در مرثیه سرایی بیان کردیم. وی علاوه بر مرثی‌دانشین و معروف خود از قصاید و غزلهای مشهوری هم دارد.

از بزرگترین غزلسرایان این دوره جمال الدین محمد بن بدرالدین شیرازی متخلص به عرفی (۹۶۴ - ۹۹۹) است که شهرت او در دوره صفوی هند و ایران و کشور عثمانی را فرا گرفته بود. عرفی علاوه بر غزلهای شیوای خود به سبک هندی قصاید و مثنویهایی هم دارد. مثنویهای او به تقلید از نظامی ساخته شده و رساله‌هایی نیز به اسم رساله نفسیه نگاشت.

دیگر از مشاهیر شاعران فارسی زبان دوره صفوی که اگر چه ایرانی نیست ولی در شاعری با استادان ایرانی معاصر خود هم طراز بوده ملک الشعراء فیضی دکنی (۹۵۴ - ۱۰۰۴) برادر ابوالفضل وزیر اکبر شاه است. فیضی نیز مانند عرفی در عهد خود اشتها بسیار داشت. در قصیده و غزل و مثنوی استاد و صاحب آثار بسیاری بوده است. از مثنویهای مشهور او که به تقلید از نظامی گنجوی ساخته است منظومه‌های: مرکز ادوار، سلیمان و بقلیس، نل و دمن، هفت کشور و اکبر نامه را باید نام برد. دیگر سحابی استرآبادی (متوفی به سال ۱۰۱۰) است و دیگر نظیری نیشابوری (متوفی به سال ۱۰۲۱) که قصیده و غزل و ترجیعات زیبا دارد، دیگر ظهوری ترشیزی (متوفی به سال ۱۰۲۴) و زلالی خوانساری (متوفی به سال ۱۰۲۴).

دیگر طالب آملی (متوفی به سال ۱۰۳۶) ملک الشعراء جهانگیر تیموری، صاحب قصاید و غزلهای مشهور.

دیگر شیخ بهاء الدین محمد عاملی (متوفی به سال ۱۰۳۰) دانشمند معروف که از او مثنویهای سوانح الحجاز مشهور به نان و حلوا، و شیر و شکر که هر دو شامل مسایل عرفانی و وعظ و اندرز است، در دست می‌باشد.

دیگر از شاعران عهد صفوی حکیم شرف الدین حسن (متوفی به سال ۱۰۳۸) طیب و ندیم شاه عباس اول صاحب غزلهای و مثنوی «نمکدان حقیقت» است.

دیگر میرزا ابولقاسم خان فندرسکی از حکمای مشهور عهد صفوی (متوفی در حدود سال ۱۰۵۰) که اشعار حکیمانه‌ای از وی باقیمانده است.

از شاعران بزرگ دوره صفوی که تالی عرفی شیرازی و از گویندگان بلند مقام سبک هندویست ابوطالب کلیم کاشانی ملک الشعراء شاه جهان است که بسال ۱۰۶۱ در کشمیر وفات یافت. دیوان غزلهای او مشهور است و گذشته از آن منظومه‌ای دارد به نام ظفرنامه شاه جهانی.

کسی که کمال سبک هندی به او تمام شد محمد علی صائب تبریزی (۱۰۸۸-۱۰۱۰) است که شهرتش هند و ایران و دربار عثمانی را هم در عصر و زمان او گرفته بود.



صائب شاعری کثیرالشعر است و ابیات او یک صد و بیست هزار بر میآید. غزل‌های او در پختگی و اشتمال بر معانی و مضامین دقیق و امثال سائر مشهور است و چون در آثار گذشتگان هم مطالعه می‌نموده سخن او بیش از دیگر شعراء هم عهدش محکم و استوار می‌نماید.

دیگر شیخ علی حزین (متوفی به سال ۱۱۸۰) صاحب دو کتاب مشهور تذکره حزین و تذکره معاصرین است. دیوان کلیات او شهرت دارد.

از حماسه سرایان اوایل قرن یازدهم، قدری نام شاعری است که از او دو منظومه حماسه تاریخی جرون نامه (تاریخ ختم ۱۰۳۱ هجری) و جنگ نامه کشم (تاریخ ختم ۱۰۳۲ هجری) باقی مانده است.

دیگر بهشتی مشکوکی که شاهنامه بهشتی را در جنگ‌های سلطان مراد سوم عثمانی پسر سلطان سلیم با محمد خدا بنده پادشاه صفوی بسال ۹۸۵ به پایان برد.

دیگر جمالی ابن حسن شوشتی که فتوح العجم را در فتح تبریز به دست عثمان پاشا در سال ۹۹۴ به نظم آورد.

دیگر ملا کامی شیرازی که وقایع الزمان یا فتحنامه نور جهان بیگم را در تاریخ آخرین سالهای نورالدین محمد جهانگیر پادشاه گورکانی هند و جنگ‌های این پادشاه با معاندان و سرکشان در سال ۱۰۳۵ تمام کرد.

دیگر بهشتی که آشوب نامه هندوستان را در باب جنگ‌ها و کشاکش‌های پسران شاه جهان یعنی وقایع سال ۱۰۶۷-۱۰۶۹ ساخت.

دیگر میرزا محمد رفیع خان باذل مشهدی معاصر شاه جهان متوفی بسال ۱۱۲۳ یا ۱۱۲۴ هجری صاحب منظومه حمله حیدری (حماسه دینی) و میرزا ابوطالب فندرسی که بعد از او منظومه باذل را بپایان رسانید.

این شاعران که بر شمرده ایم مشهورترین گویندگان دوره صفوی هستند و گرنه در آن عهد خاه در ایران و خاه در هندوستان و دربار سلاطین عثمانی گویندگان بسیار بوده اند و هر کس می‌کوشید برای خود دیوانی ترتیب دهد و البته غالب آثار آنان افراد فاقد ارزش ادبی بوده است.

## نثر فارسی

نثر فارسی هم در عهد افشاریه و زندیه و قاجاریه اندک اندک از سستی و بیماری دور شد و در دوره قاجاریه روشی نسبتاً مطبوع که به شیوه پیشینیان نزدیک بود، حاصل کرد. پیداست که در مورد نثر هم مانند نظم میزان فصاحت و بلاغت گفتار نویسندگان قدیم بود منتهی در این مورد معمولاً از روش نویسندگان قرن ششم و هفتم و هشتم بیشتر تقلید شده است مگر در اواخر قرن سیزدهم که برخی مانند میرزا ابراهیم وقایع نگار به سبک معمول اواخر قرن پنجم توجه کردند.

در آغاز این عهد هنوز آثار شوم بی‌مبالاتی و مسامحه نویسندگان دوره صفوی در منشآت فارسی آشکار بود چنان که حتی میرزا مهدی خان منشی نادر و آذر بیگدلی با همه استادی خود از خطای حذف افعال مصون نمانده‌اند؛ لیکن در آثار نویسندگان استاد عهد قاجاری این عیب و نظایر آن کمتر ملحوظ است. مشاهیر نویسندگان دوره افشاریه و زندیه و قاجاریه عبارتند از:

میرزا مهدی خان استرآبادی منشی نادر صاحب کتاب دره نادره که مانند تاریخ و صاف پر از صنایع لفظی و مقرون به تکلف و تصنع است. وی کتاب ساده تری دارد به نام جهانگشای نادری که انشاء آن طبیعی تر از کتاب نخست است. نشاط اصفهانی که نام او در ذکر شاعران عهد قاجاری گذشت، وی از نویسندگان صاحب ذوق و استاد عصر خود بوده و منشآتش در دست است و به چاپ رسیده.

فاضل خان گروسی صاحب منشآت معروف، معاصر فتحعلی شاه وی تذکره ای نیز به نام انجمن خاقان دارد. قآنی که نام او جزو شاعران آمده و کتاب پریشان او به تقلید کتاب گلستان شیخ علیه الرحمه نگاشته شده است. میرزا تقی سپهر و پسر او عباسقلی سپهر مؤلفان کتاب معروف و مفصل ناسخ التواریخ.

رضا قلی خان هدایت (متوفی به سال ۱۲۸۸) ملقب به امیر الشعراء، معاصر محمد شاه و ناصر الدین شاه، صاحب آثار متعدد مانند مجمع الفصحاء در دو مجلد و ریاض العارفین در شرح احوال شعرای متصوف و متمم روضه الصفا به نام روضه الصفا ناصر و لغت انجمن آرای ناصری.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی (مقتول به سال ۱۲۵۱) وزیر محمد شاه بزرگترین نویسنده عهد قاجاری است که منشآت وی به نثر مصنوع لطیفی نگارش یافته و دقت در آوردن الفاظ مقرون به ذوق و ایراد معانی باریک بدانها اثری خاص بخشیده است. قائم مقام در آوردن صنایع لفظی اصراری نداشت، هر جا ذوق خداداد او جایز می‌شمرد از بعض صنایع تا آنجا که به لطف کلام و روانی عبارت صدمه ای نرساند استفاده می‌کرد و گرنه پیرامون آن نمی‌گشت. اشتها او به کلام فصیحی قدیم زیاد است اما او کلام متقدمین را هنگامی به کار می‌برد که حکم مثل سائر یافته باشد و آنها را به نوعی در کلام می‌گنجاند که گویی جزو انشاء اوست نه عاریتی و مأخوذ. عباراتش کوتاه تر و ترکیباتش دل انگیز و جان پرور و او به واقع بزرگترین نویسنده ایران در ادوار اخیر است که به حق نام نویسندگی بر او توان نهاد.

چند نویسنده خوب دیگر نیز در اواخر عهد قاجاری داریم مانند میرزا عبداللطیف تبریزی صاحب فرهنگ برهان جامع و ترجمه الف لیلئ و محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه) مؤلف مرآت البلدان و کتاب منتظم ناصری و تذکره خیرات حسان و میرزا محمد ابراهیم وقایع نگار و جز آن.

از دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار به بعد ارتباط نزدیک میان ایران و اروپا آغاز شد و رو به تزاید و توسعه نهاد. آوردن کارشناسان فنی در امور نظامی و مهندسی و ایجاد مدارس برای کارآموزی در این فنون و فرستادن دانشجو و کارآموز به کشورهای اروپا علی الخصوص فرانسه و انگلستان معمول گردید، گروهی از فرزندان رجال و متمکنین و شاهزادگان با زبان ادبیات فرانسوی و انگلیسی آشنا شدند؛ ترجمه کتب مختلف از رمان و داستان گرفته تا کتب علمی و فنی و نظامی به زبان فارسی آغاز گردید؛ در این میان مدرسه دارالفنون به همت میرزا محمد تقی خان امیر کبیر افتتاح یافت و آشنایی ایرانیان را با علوم جدید بیشتر معمول و میسر ساخت؛ روزنامه نگاری هم اندک اندک معمول شد؛ در داخل و خارج ایران گروهی از مصلحین ایرانی شروع به نوشتن عقاید سیاسی و اجتماعی خود به زبان ساده کردند؛ تألیف کتب علمی و فنی و درسی جدید بنا به احتیاج زمان باب شد؛ فکر مشروطیت به میان آمد و در مردم هیجانی ایجاد کرد و گروهی از طبقات مختلف سرگرم مطالعه کتب جدید و بحث های تازه و سعی در تحکم ارتباط خود با افکار و عقاید اروپایی شدند؛ رواج صنعت چاپ در ایران آشنایی مردم را با آثار ادبی و افکار مختلف میسر ساخت.

در این گیرودار انقلاب مشروطیت آغاز شد؛ نطقها و ایراد خطابه های ساده برملا گردید؛ روزنامه های پیاپی انتشار یافت؛ تأسیس مدارس جدید رونق گرفت؛ تحصیل زبان های اروپایی داوطلبان بسیار حاصل کرد؛ آشنایی اهل فضل با ادب غربی بسیار شد؛ ادب جدید عربی هم که تغییر و تحول زودتر در آن آشکار گردیده بود اثر خود را در میان عربی دانان کتاب خوان و روزنامه و مجله دوست باقی نهاد؛ در افکار و عقاید تحولی عظیم پدیدار شد، ادبیات از دربار و مجامع اشرافی و خصوصی به میان عامه راه جست؛ آزادی بیان همه را به تکاپو انداخت؛ بر شماره نویسندگان و شاعران ساده گوی عامه پسند افزوده شد... در نتیجه این تحولات سریع و شگرف روش نویسندگی تغییر یافت؛ افکار تازه در نثر و نظم به میان آمد؛ سبک نگارش ساده و بی پیرایه شد؛ ورود در انواع مختلف مسائل ادبی از قبیل داستان و تأثر و بحث های اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و بحث ادبی و علمی و تحقیقات ادبی و تاریخی و جز آنها در زبان فارسی معمول گشت.

لهجه نویسندگان تدریجاً تغییر یافت و به لهجه تخاطب نزدیک شد؛ ترکیبات تازه و لغات جدید که بعضی هم ساختگی و برخی اروپایی و پاره ای ترکی استانبولی بود در زبان فارسی راه جست؛ ترکیبات و اصطلاحات تازه و خیالات جدید و فکرهای نو معمول شد.

در نثر و نظم فارسی از بعضی جهات فساد و تباهی راه جست زیرا بسیاری از کسان که استحقاق نویسندگی و شاعری نداشتند و از مقدمات بی بهره بودند به کار شاعری و نویسندگی پرداختند و حتی افرادی از این قوم دیده شده اند که زبان فارسی را نیز درست و به درجه ای معمول و عادی نمی دانستند؛ مقالات سرسری روزنامه ها و ترجمه های نادرست و ناموزن

که در جراید انتشار یافت باعث شد که لغات غلط، ترکیبات و اصطلاحات نامناسب، غلطهای دستوری و امثال آنها به وفور در نثر و نظم راه جوید.

لیکن عوامل دیگری که پیش از این برشمرده ایم نثر و نظم را در راه تکامل وارد کرد و در آنها تنوع و تجدیدی به وجود آورد؛ زبان نثر ساده شد و از قیود لفظی رهایی یافت و استفاده از لهجه تخاطب نویسندگی را برای بسیاری از طبقات آسان ساخت و نثر را آماده قبول افکار گوناگون کرد و از این روی تحریر انواع کتب به زبان فارسی آسان شد؛ تألیف کتب در علوم جدید که از اواخر عهد ناصری آغاز شده بود روز به روز معمول تر و متداول تر گردید؛ ترجمه رمانها و داستانهای اروپایی باعث شد که نوشتن حکایات کوچک و داستانهای بزرگ به تدریج در زبان فارسی معمول گردد و اینک این فن در حال تکامل است تا روزی به مرحله بلوغ رسد؛ آشنایی با تحقیقات و تتبعات اروپاییان باعث تغییر روش تاریخ نویسی و تحقیق در مسائل ادبی شد و از این راه تا کنون بسیاری از نکات و مسائل مربوط به تاریخ و ادبیات ایران روشن گشت.

این پیشرفتهای و ترقیاتی از این قبیل در ادبیات فارسی نهضت نکاتی ایجاد کرد که امید است به نتایج نیکو برسد.

از نویسندگانی که در دوره مشروطیت شهرت یافتند و خدماتی انجام دادند شیخ احمد روحی (مقتول به سال ۱۳۱۴) قمری، میرزا آقاخان کرمانی (مقتول به سال ۱۳۱۴) مؤلف صد خطابه و سه مکتوب و ایینه سکندری، میرزا ملکم خان نویسنده رساله وزیر رفیق، و روزنامه قانون .... را می توان نام برد

## نثر پارسی در قرن چهارم

نثر پارسی این دوره تنها از همین آثار گرانبها بهره مند نبود بلکه آثار متعدد دیگری نیز درین عهد بوجود آمده که برخی از آنها هنوز باقی و از آنجمله است:

۱- کتاب عجائب البر و البحر یا عجایب البلدان از ابوالمؤید بلخی که حاوی اطلاعات ذیقیمتی راجع بنواحی مختلف خاصه ایران.

۲- کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب که مؤلف آن معلوم نیست ولی چنانکه در مقدمه آن ذکر شده تألیف آن بسال ۳۷۲ هجری صورت گرفته است.

۳- کتاب الابنیة عن حقایق الادویه از ابومنصر موفق هروی در داروشناسی که نسخه ای از آن بخط اسدی طوسی شاعر موجود است.

۴- ترجمه تاریخ طبری که اصل آن یعنی تاریخ الرسل و الملوک از محمد ابن جریر الطبری است و ترجمه آن بفرمان ابوصالح منصور بن نوح بدست وزیر او ابو علی محمد بن ابوالفضل محمد بلعمی بسال ۳۵۲ با اضافات و استفاداتی از منابع دیگر صورت گرفته است.

۵- ترجمه تفسیر طبری از جامع البیان محمد بن جریر الطبری معروف بتفسیر کبیر که بامر ابو صالح منصور بن نوح و بدست گروهی از فقهای خراسان و ماوراءالنهر انجام شد.

۶- مقدمه شاهنامه ابومنصوری از ابومنصورالمعمری. این مقدمه که اکنون در دست است بنا بر شرحی که خواهد آمد بر شاهنامه ابو منصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان نوشته شده است.

از محمد بن ایوب الحاسب الطبری دانشمند معروف دو رساله شش فصل و استخراج در دست است و کتاب دیگری بنام کشف المحجوب در کلام اسمعیلیه از ابو یعقوب سگزی باقیست که گویا از اصل عربی ترجمه شده باشد و در این صورت باید آنرا از آثار اوایل قرن پنجم هجری شمرد.

از خصایص مهم دوره سامانی یکی تدوین تاریخ ایران و داستانهای ملی است بزبان پارسی. در قرن چهارم هنوز دنباله افکار و عقاید شعوبیه ایرانی باقی بود و این روحیه بهمان نحو که در ادبیات عربی مایه سرودن بسیاری از اشعار وطنی به وسیله ایرانیان و تألیف کتاب در ذکر تاریخ و مفاخر ایرانیان و مثالب تازیان شده بود، در زبان پارسی نیز باعث تألیف بسیاری کتب و ذکر مفاخر گذشتگان گردید این کتب در قرن چهارم معمولاً تاریخهای مشروح ایران قدیم یا داستانهای مفصل پهلوانان بود که با توجه بمآخذ کهن پهلوی یا مأخذ منقول از پهلوی بعربی تهیه و تألیف شده و از آنجمله است: شاهنامه ابوالمؤید بلخی که کتابی عظیم از تاریخ و داستانهای قهرمانی ایران پیش از اسلام تا غلبه تازیان بود. شاهنامه ابو علی بلخی - شاهنامه ابومنصوری که در سال ۳۴۶ هجری بفرمان ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی سپهسالار خراسان، بوسیله چند تن از دهقانان گردآوری شده و از لحاظ اتفاق مأخذ و نظم مطالب ظاهراً بهترین شاهنامه منثور قرن چهارم بوده. بر این کتاب ابو منصور المعمری، وزیر ابومنصور محمد بن عبد الرزاق مقدمه‌یی نگاشته که اکنون باقی و از آثار گرانبها و معتبر نثر پارسی است. نخستین شاعری که از این کتاب برای ایجاد یک شاهنامه منظوم استفاده کرد دقیقی و بعد از او استاد ابوالقاسم فردوسی است.

نثر فارسی قرن چهارم بسیار ساده و خالی از صنایع لفظی بود. در نثر این دوره و تمام آثاری که بعد از آن به سبک این عهد نوشته شد اثری از لغات مشکل عربی و ذکر امثال عرب یا آوردن اشعار تازی بقصد آرایش کلام و نظایر آن مشهود نیست بلکه نثری است روان و طبیعی و مبتنی بر روش تکلم عموم و با جمله های کوتاه و روشن و خالی از ابهام و تعقید. تکرار

افعال و آوردن افعال کامل بی نقص و عدم توجه بمقدمه چینی‌های زائد بر اصل و سعی در صراحت الفاظ از خصایص عمده نثر فارسی در این دوره است.

### نثر فارسی در قرن پنجم و ششم

قرن پنجم و ششم از حیث نثر فارسی یکی از ادوار بسیار مهم ادبی است. در این دو قرن نه تنها نثر فارسی دنباله ترقیات قرن چهارم را طی کرد بلکه به مراتب بیش از شعر ترقی و تحول یافت و انواع آثار مختلف در آن بوجود آمد چنانکه از حیث تنوع و تعدد آثار منشور می‌توان هیچیک از ادوار ادبی را با این دو قرن مقایسه کرد.

نثر فارسی در این دو قرن دو سبک کاملاً متمایز از یکدیگر داشت: اول سبک ساده که دنباله نثر ساده قرن چهارم بوده است و دوم سبک مصنوع که بعد از این راجع به آن سخن خواهیم گفت.

### نثر ساده در قرن پنجم و ششم

مراد از نثر ساده یا نثر مرسل نثری است که خالی از صنایع و قیود لفظی و آزاد از هرگونه تصنع و تکلفی باشد. نثری که به این سبک نوشته شده باشد کاملترین و سودمندترین نوع آنست زیرا مقصود را بنحو احسن بیان و از فوت معنی پیش گیری می‌کند. این سبک نثر همچنانکه گفتیم در قرن چهارم در ادب فارسی معمول بود و مانند سبک شعر فارسی در تمام قرن پنجم و قسمتی از قرن ششم ادامه و تکامل یافت و اختلافی که در آن بتدریج وجود می یافت نه از باب اصول و بنیاد و سبک و روش و نگارش بلکه از جهت تغییرات و تحولاتی بود که بتدریج در زبان فارسی صورت می‌گرفت و ما راجع به آن پیش از این سخن گفته‌ایم.

برای آنکه از کتابهای معروفی که در این دو قرن به نثر ساده و مرسل نگارش یافته و نیز از نویسندگان آنها مختصر اطلاعی داشته باشیم خوبست بعضی از آنها را فهرست وار ذکر کنیم:

دراویل قرن پنجم یک کتاب معتبر در هندسه و حساب و نجوم و هیئت باسم التفهیم لاوائل صناعة التنجیم داریم که نویسنده آن ابوریحان محمد بن احمد البیرونی به سال ۴۲۰ آنرا به فارسی نگاشت. انشاء این کتاب بسیار ساده و زیباست و التفهیم مخصوصاً از باب اصطلاحات فارسی نجومی و ریاضی ارزش بسیار دارد.

دانشمند معاصر ابوریحان یعنی ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰-۴۲۸) نیز در اوایل قرن پنجم چند اثر مشهور خود را در مسائل فلسفی و طبی به زبان فارسی به رشته تحریر کشید. مهمترین آنها کتاب معروف دانشنامه علائی یا حکمت علائی است در منطق و فلسفه. ابو علی بن سینا بسیار کوشیده است اصطلاحات فلسفی را که تا آغاز قرن پنجم به زبان عربی

مدون شده بود به فارسی بیاورد و از این بابت کتاب او تازگی دارد. علاوه بر این از ابن سینا رسالات دیگری مانند رساله معراجیه و رساله نبوت و رساله نبضیه و جز آنها باقی مانده است.

دیگر از نویسندگان مشهور اوایل قرن پنجم ابوالفضل بیهقی (۳۸۵-۴۷۰ هجری) از مشاهیر دبیران سلطان محمود و پسران اوست. اثر مشهور او کتاب مقامات محمودی و مسعودی مشهور بتاریخ بیهقی است که اصلاً درسی جزء حاوی وقایع عهد ناصرالدین سبکتکین و یمین الدوله محمود و پسرانش محمد و مسعود و متضمن اطلاعات مفیدی راجع بظهور سلاجقه و کیفیت غلبه آنان بر خراسان و عراق بود لیکن اکنون تنها قسمتی از آن شامل وقایع بعد از فوت محمود (۴۲۱ هجری) تا وقایع آخر عهد محمود و غلبه سلاجقه و شکست محمود و تباهی کار او در دست است. این کتاب از باب انشاء فصیح و ساده و زیبایی آن قابل ملاحظه است بحدی که می‌توان روش بیهقی را در انشاء از جمله بهترین روشهای نثر فارسی دانست. از نویسندگان بزرگ اواخر قرن پنجم خواجه نظام الملک ابو علی حسن بن علی طوسی وزیر الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی مقتول در سال ۴۸۵ هجریست. این وزیر در اواخر حیات به خواهش ملکشاه تجارب ممتد و نظرهای صائب خود را در تدبیر امور مملکت و رعیت و سیاست در کتابی گردآورد و آنرا سیر الملوک یا سیاستنامه نامید. اهمیت سیاستنامه در انشاء شیوا و ساده و بسیار روان آنست. انشاء نظام الملک بدرجه‌یی از قید ابهام و تصنع آزاد است که هنوز کهنه نشده و همواره تازه و قابل استفاده و نزدیک به ذهن و ذوق هر خواننده فارسی زبانست.

یکی از کتابهای قابل توجه و مهم قرن پنجم قابوسنامه است مؤلف این کتاب عنصرالمعالی کیکاوس نواده شمس المعالی قابوس از خاندان دیالمه زیاری است که قابوسنامه را در نصیحت پسرش گیلانشاه و آموختن راه و رسم زندگانی و اینکه در هر کاری چه حوائج و در بایستهایی در میانست، نوشت. تألیف کتاب از سال ۴۷۵ هجری شروع شده و شامل مسائل مختلف اجتماعی و اخلاقی و رسوم و آداب و فنون و علوم و پاره‌ای اطلاعات تاریخی است. سبک این کتاب بسیار خوب و ساده و در عین حال قدیم و کلمات کهنه پارس در آن فراوانست. اهمیت قابوسنامه خصوصاً از آن جهت است که اطلاعات ذیقیمت کثیری راجع بابواب مختلف تمدن و فرهنگ ایران قرن پنجم در آن گرد آمده و ما بسیاری از این اطلاعات نفیس را از سایر مأخذ نمی‌توانیم بدست آوریم.

یکی از مشاهیر نویسندگان ایران در قرن پنجم ناصر بن خسرو قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱) است. از این شاعر و نویسنده نامبردار چند اثر معروف به نثر فارسی در دست است مانند سفرنامه و زادالمسافرین و وجه دین و خوان اخوان و جامع الحکمتین که در همه آنها نویسنده روشی ساده و انشائی روان دارد و حتی در کتاب زادالمسافرین با آنکه در کلام اسمعیلیه نوشته شده سادگی و روانی انشاء را حفظ کرده است.

دیگر از نویسندگان مشهور قرن پنجم که نثری بسیار شیوا و زیبا دارد علی بن عثمان جلایی هجویری غزنوی (متوفی به سال ۴۶۵) است کتاب کشف المحجوب او قدیمیترین کتاب فارسی در شرح اصول تصوف است.

از اوایل قرن پنجم کتاب بسیار سودمندی بنام تاریخ سیستان در دست داریم که قسمتی از آن در آغاز قرن پنجم نوشته شده و باقی را در قرون بعد بر آن افزوده اند. قسمت اول تاریخ سیستان علی الخصوص آن بخش که تا زوال دولت صفاریان را شامل است هم از باب مطالب تاریخی و هم از جهت سبک کهنه و فصیح انشاء ارزش و اعتبار فراوان دارد.

کتاب دیگری از اوایل قرن ششم داریم بنام مجمل التواریخ و القصص که نویسنده آن معلوم نیست لیکن چون مؤلف آن از مأخذ معتبر قدیم در تألیف کتاب خود استفاده کرده اثر او بسیار مهم و قابل توجه است. روش نویسنده کتاب هم بهمین نسبت کهنه و حتی خیلی کهنه تر از منشآت اواخر قرن پنجم و در غالب موارد حاوی کلمات و روایات پهلویست.

در آغاز قرن ششم دانشمند مشهوری به نام امام محمد غزالی طوسی (متوفی به سال ۵۰۵) چند کتاب و چند نامه به فارسی از خود بر جای گذاشت. از کتب فارسی او نصیحة الملوک و کیمیای سعادت هر دو انشائی فصیح و ساده و روشن دارد.

نویسنده مشهور دیگر قرن ششم به نام محمد بن منوره نواده ابوسعید ابوالخیر کتابی در بیان احوال و عقاید و کلمات جد خود به نام «اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید» دارد. روش ساده و نثر شیوای این کتاب به واقع در زبان فارسی کم نظیر و شایسته ملاحظه و توجه است. سادگی سخن که با استواری کلام و صحت ترکیب و صراحت معانی آمیخته، این کتاب را بر بسیاری از کتب دیگر فارسی رجحان داده است.

از صوفی و شاعر و نویسنده بزرگ آخر قرن ششم فریدالدین محمد عطار که نام او را در شمار شاعران می‌آوریم کتاب معتبری به نام تذکرة الاولیا حاوی شرح احوال و اقوال صوفیان به روشی بسیار ساده و شامل تمام اختصاصات نثر مرسل در درست است و علاوه بر این چند کتاب و رساله دیگر به نثر فارسی از عرفای قرن ششم بر جای مانده که همه بر شیوه ساده نویسان انشاء شده است

## نثر مصنوع در قرن ششم

سبک دیگری که از اواخر قرن پنجم و قرن ششم در نثر فارسی ظهور کرد به سبک مصنوع یا سبک فنی مشهور است. مراد از نثر مصنوع یا نثر فنی نثری است که آمیخته با صنایع لفظی مانند سجع و جناس و امثال آنها باشد. در این سبک نویسنده بیشتر بظاهر الفاظ توجه دارد و مهمترین عنصر آن سجع است. سجع به کلماتی گویند که در پایان دو یا چند جمله متعاقب بکار رود و از حیث وزن و گاه حروف اواخر خود تقریباً یکسان باشد مانند وعید و تهدید در این عبارت: «مضمون او همه



وعید و مقرون او همه تهدید» و واقعه و داهیه و قاصی و عاصی در این عبارت: «چنانکه در چنین واقعه‌یی و در چنین

داهیه‌یی خداوند ضجر قاصی به بندگان عاصی نویسد.»

نثر مسجع در ادبیات فارسی در نتیجه تأثیر ادبیات عرب پیدا شد و شیوع و تجدید آن در نثر عربی از قرن چهارم است و چون همه نویسندگان و ادبای فارسی زبان با ادب عربی آشنایی داشتند و آثار نویسندگان و مترسلان بزرگ عرب را سرمشق خود در نویسندگی و بیان نکات و مضامین مختلف قرار می‌دادند طبعاً تحت تأثیر سبک مصنوع آنها قرار گرفتند و همان سبک را در نثر زبان خود هم بکار بردند و اگر چه بعضی از نویسندگان فارسی زبان مانند عنصرالمعالی صاحب قابوسنامه با وارد کردن سجع در نثر مخالف بودند و زبان فارسی را با آن ناسازگار می‌دانستند با این حال همچنانکه گفته‌ایم از اواخر قرن پنجم و علی‌الخصوص از اواسط قرن ششم به بعد این سبک در نثر فارسی معمول شد و مدت‌ها متداول بود.

نخستین کسی که در آثار او سجع دیده شد خواجه عبدالله انصاری (متوفی به سال ۴۸۱) است. وی در رسالات خود مانند

«مناجات نامه» و «کنز السالکین» و «هفت حصار» سجع‌هایی ساده آورد لیکن ایراد سجع در آثار این نویسنده چون با

سادگی همراه است آسیب بسیار به انشاء او وارد نیامد. با تمام این احوال اگر او سخنان خود را بدون رعایت سجع می‌نوشت شاید بهتر از عهده ایراد معانی بر می‌آمد.

دوره واقعی صنایع لفظی در نثر از اواسط قرن ششم شروع شد. در این دوره بکاربردن صنایع مختلف و تکلفات صوری و سجع‌های مکرر و آوردن جمله‌های مترادف و استعمال لغات وافر عربی و شواهد از شعر عرب و احادیث و امثال و آیات و ترکیبات و مصطلحات علمی معمول شد.

اولین کتابی که توجه به صنایع در آن بسیار است. ترجمه کلیده و دمنه است که در حدود سال ۵۳۹ هجری پرداخته شد.

مترجم این کتاب ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید غزنوی است که تا اواخر قرن ششم در قید حیات بود. در این کتاب مترادفات و کلمات عربی و تمثیل به اشعار و امثال عرب زیاد است ولی سجع‌های آن کامل نیست.

بعد از ابوالمعالی، نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهار مقاله بیشتر سجع به کار برده است. چهار مقاله در حدود سال ۵۵۱

و ۵۵۲ تألیف شده و کتابی است شامل چهار قسمت که هر قسمت را نویسنده آن برای یک دسته از ندما سلاطین نوشته

است یعنی راجع به شاعران، نویسندگان، پزشکان، منجمان. در این کتاب مقدمه هر یک از صناعات با انشاء کاملاً مصنوع و

باقی با استفاده از هر دو روش نثر نگارش یافته و نویسنده در هر دو فن نثر و علی‌الخصوص در بیان اوصاف داد استادی و

مهارت داده است.

مهمترین کتابی که در قرن ششم پیش از چهار مقاله با توجه به صنایع لفظی نوشته شده کتاب مقامات حمیدی است. صاحب این کتاب قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی (متوفی به سال ۵۵۹) است و او این کتاب را به تقلید از مقامات بدیعی و مقامات حریری نگاشته و مانند آنها در آن انواع صنایع را بکار برده است.

یکی دیگر از نویسندگان قرن ششم منتجب الدین بدیع علی بن احمد کاتب جوینی منشی سلطان سنجر سلجوقیست که از نویسندگان مشهور و صاحب مجموعه‌یی از منشآت است به نام عتبه‌الکتبه. در این منشآت که مراسلات دیوانی است بنا بر رسم نویسندگان درباری آن روزگار بعضی از صنایع لفظی دیده می‌شود.

دیگر از نویسندگان قرن ششم بهاءالدین محمد بن مؤید البغدادی منشی علاءالدین تکش خوارزمشاه (۵۶۸-۵۹۶) است که از مجموعه‌یی از منشآت بنام «التوسل الی الترسل» در دست است. نثر بهاءالدین محمد دارای لغات فراوان عربی و صنایع لفظی است و در نوع خود ممتاز است.

دیگر حمید الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی ملقب به افضل کرمان است که از او سه کتاب در دست است به نام «عقدالعلی للموقف الاعلی» و «بدایع الازمان فی وقایع کرمان» و «المضاف الی بدایع الازمان». این سه کتاب در تاریخ سلاجقه کرمان و آشفته‌گی اوضاع آن ولایت بعد از حمله غزان بر آن تا اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم است و انشاء هر سه کتاب مصنوع و متکلف است.

کتاب دیگری با نثر مصنوع در اواخر قرن ششم تألیف شده است به نام «راحة الصدور». نویسنده این کتاب نجم الدین ابوبکر محمد بن علی راوندی است که کتاب خود را در سال ۵۹۹ تألیف کرد و خود مدتی بعد از تألیف این کتاب زنده بود و بعد از حمله مغول در دربار سلاجقه آسیای صغیر به سر می‌برد. اهمیت راحة الصدور تنها از لحاظ حفظ اطلاعات وافر راجع به سلاجقه مخصوص سلاجقه عراق نیست بلکه از این باب که با نثر شیوا و زیبایی که در موارد لزوم از صنایع لفظی نیز بر کنار نمی‌باشد نگاشته شده، بسیار مهم و مورد استفاده است. در برخی از موارد این کتاب مضامین شعری در لباس نثر درآمده است و این در مواقعی است که نویسنده می‌خواست از ممدوح خویش سخن گوید. راوندی کتاب خود را بعد از فرار به آسیای صغیر از جلو حمله مغول، و در آمدن در خدمت کیخسرو بن قلج ارسلان پادشاه سلجوقی آن سامان که از ۶۱۶ تا ۶۳۴ حکومت داشت به نام او در آورد.

از کتب بسیار مهم آخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم که چند سال پیش از حمله مغول نگاشته شد کتاب ترجمه تاریخ یمینی است. این کتاب را ابوالشرف ناصح بن ظفر منشی جرفاذقانی «گلپایگانی» در سال ۶۰۳ از عربی به فارسی درآورد. متن عربی تاریخ یمینی از عتبی نویسنده بزرگ معاصر سلطان محمود غزنوی است. عتبی این کتاب را در شرح حکومت سبکتکین و

محمود و به مناسبت راجع به قسمتی از حوادث آخر عهد سامانی نوشته و متن عربی آن از نمونه‌های زیبای ادب عربی است. ترجمه فارسی کتاب هم دارای همان ارزش و مقدار می‌باشد یعنی اگر چه به نثر مصنوع نگارش یافته لیکن با نهایت مهارت و استادی پرداخته شده است.

از اواخر قرن ششم کتاب نفیسی داریم به نام «روضه العقول» این کتاب را محمد بن غازی الملطیوی دبیر و وزیر سلیمان‌شاه بن قلیج ارسلان (۵۹۷-۶۰۰) از سلاجقه آسیای صغیر از کتابی که اسپهبد مرزبان بن رستم بن شروین از شاهزادگان مازندران به زبان طبری در اواخر قرن چهارم هجری نگاشته بود به زبان فارسی ترجمه کرد (۵۹۸ هجری). این ترجمه نثری مصنوع ولی فصیح و زیبا دارد.

ترجمه دیگر از همان کتاب چند سال بعد در حدود سالهای ۶۰۷-۶۲۲، بدست سعدالدین وراوینی معاصر اتابک ازبک بن محمد بن ایلدگز از اتابکان آذربایجان شده و به «مرزبان نامه» موسوم گردیده است. ترجمه وراوینی از بدایع آثار فارسی و یکی از شاهکارهای نثر ماست. این کتاب با روش مصنوع و با سجع و صنایع دیگر لفظی و استفاده از اصطلاحات علمی و اشعار و اخبار و امثال فارسی و عربی نگاشته شده و اهمیت آن خصوصاً در آنست که افکار شاعرانه چنان در نثر راه یافته است که بدان اثر تازه‌یی از زیبایی و لطف بخشیده و آنرا در نوع خود بی‌نظیر ساخته است.

کتاب دیگری از پیش از حمله مغول داریم به نام «تاریخ طبرستان» که مؤلف آن بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب آنرا در سال ۶۱۳ به پایان برده است. نویسنده این کتاب در برخی از موارد دارای روش مصنوع است و در موارد دیگر نثری ساده و فصیح دارد و تنها تصنع او استشهد به پاره‌ای از اشعار عرب و آوردن سجع‌هایی در بعض موارد است

### **نثر فارسی در عهد تیموری**

نثر فارسی در عهد تیموری وضع مساعدی داشت. در این دوره نثر از مبالغه‌های صنعتی و فنی قرن ششم و هفتم تقریباً آزاد شده بود چنان که آثار متکلف که در آنها به افراط به صنایع توجه شده باشد در این دوره کم دیده می‌شود و بالعکس آثار آن عهد به سبک ساده عادی بیشتر نگارش یافته است. توجه به لهجه کهن پارسی در آثار منثور عهد تیموری کمتر ملحوظ بود و استعمال اصطلاحات و لغات و ترکیبات عمومی زمان مورد استعمال بیشتری داشت. به همین سبب باید گفت که روش متداول عهد تیموری سبک ساده و روان در نثر است. منتهی این نکته نباید فراموش شود که در نثر این زمان نفوذ کلمات ترکی مشهود است و نیز این نکته را باید در نظر داشت که نویسندگان این دوره چنان که باید بند قواعد و قوانین اصیل زبان فارسی نبوده‌اند و به همین نسبت نیز آثار عدم دقت در جست و جوی حقایق و مطالب درست از آثار آنان لایح و آشکار است.

آثار مصنوع این دوره زیاد نیست لیکن به جای آن در مقدمات کتب و سرفصلها و نظایر این موارد، هر جا که می‌خواستند کتاب را به یکی از امیران و رجال بزرگ می‌آمد، تکلفات بسیار به کار رفته و القاب و عناوین ابداعی و ابتکاری به حدی ذکر شده که اصل مطلب را از میان برده است. در بعضی کتب سجعهای وارد و تکلفات ناوارد در تضاعیف کلام دیده می‌شود و در پاره ای دیگر از آثار سادگی و روانی دل‌انگیزی مشهود است لیکن بر روی هم در شعر فارسی این عهد، از استحکام و متانتی که در کلام قدما مشهود بود کمتر اثری دیده می‌شود و مثل آن است که توجه به سبکهای کهن و پیروی از استادان قدیم در آوردن سخنان استوار چندان پسندیده و معمول همه کس نبود.

مطالبی که در نثر فارسی دوره تیموری بکار رفته دور از تنوع نیست بدین معنی که در آن روزگار در موضوعات مختلفی مانند مسائل علمی و تاریخ و قصص و روایات و تراجم احوال و تفسیر قرآن و موضوعات دیگر دینی و تصوف و اخلاق و جز آن آثاری در دست است.

نهضت فارسی نویسی در موضوعات علمی که در عهد مغول قوت گرفته بود در این دوره هم چنان قوت داشت و علت این امر آن است که هر چه از سقوط بغداد بیشتر می‌گذشت و نفوذ زبان و ادبیات عربی در ایران کمتر می‌شد، حاجت به تألیف کتب علمی به زبان فارسی بیشتر محسوس می‌گردید.

موضوعی که در اواخر عهد تیموری قابل توجه و مطالعه است ایجاد کتبی به زبان ترکی است. نهضت تألیف و تدوین کتب به زبان ترکی مخصوصاً در اواخر این عهد یعنی در حوزه ادبی هرات که به تشویق سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوایی ایجاد شده بود، تقویت شد. چنان که در همین دوره کتابهایی مثل مجالس النفاثس و محاکمه اللغتین و محبوب القلوب و نشآت و غیره از آثار امیر علیشیر و با برنامه از ظهیرالدین بابر و چند اثر دیگر نوشته شد و همین نهضت در سرودن اشعار ترکی نیز پیدا شده بود چنان که چند شاعر ذواللسانین از آن عهد داریم.

از نویسندگان معروف و معتبر این دوره نخست نظام الدین شنب غازانی معروف به نظام شامی معاصر تیمور است که کتاب ظفرنامه را با انشائی ساده به امر آن کشورگشای ترک نگاشت.

مورخ دیگر به نام شرف الدین علی یزدی (متوفی به سال ۸۵۸) با استفاده از کتاب نظام شامی کتابی جدید موسوم به ظفرنامه تیموری با انشاء بهتر و اطناب و تطویل بیشتر نگاشت و کتاب خود را به سال ۸۲۸ به پایان برد.

دیگر از مورخان مشهور این عهد شهاب الدین عبدالله بن لطف الله معروف به «حافظ ابرو» (متوفی به سال ۸۳۳) صاحب کتاب معتبر زبده التواریخ و کتاب مجمع التواریخ سلطانی است. کتاب مجمع التواریخ در چهار مجلد نوشته شده که از مجلد اول تا مجلد سوم آن شامل وقایع تاریخی تا زمان مغول و مجلد چهارم از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان آخرین پادشاه

ایلخانی تا وقایع ۸۳۰ هجری است. حافظ ابرو از مورخان معتمد و بزرگ ایران شمرده می‌شود و آثار او مورد اعتنا و توجه بسیار است.

دیگر فصیحی خوافی (احمد بن جلال الدین محمد) مؤلف مجمل التواریخ است که آن را به سال ۸۴۹ به پایان برده و به شاهرخ پسر تیمور تقدیم کرده است این کتاب از باب اشتغال بر اسامی بسیاری از شاعران و دانشمندان و توجه به مسایل ادبی و سادگی انشاء اهمیت بسیار دارد.

دیگر کمال الدین حسین بن حسن خوارزمی (مقتول به سال ۸۳۹) صاحب کتاب جواهرالاسرار و زواهرالانوار در شرح مثنوی با مقدمه مفصلی در تاریخ و اصول تصوف است.

دیگر صاین علی بن محمد ترکه اصفهانی (متوفی به سال ۸۳۶) نویسنده و دانشمند مشهور دارای تألیفات متعدد و صاحب اطلاعات عمیق در علوم عقلی و نقلی است که به عهد سلطنت شاهرخ تیموری اهمیت و شهرت بسیار داشته است. از جمله آثار معروف فارسی او یکی ترجمه ای از کتاب الملل و النحل محمد بن عبدالکریم شهرستانی و دیگر کتاب اسرارالصلوه و دیگر تحفه علائیه در اصول دین اسلام بنا بر مذاهب اربعه اهل سنت، دیگر رساله مبداء و معاد و غیره و علاوه بر اینها چند کتاب به تازی نیز تألیف کرد. وی در منشآت خود متوجه تصنع بود.

از مشاهیر نویسندگان این عهد که در شعر نیز مقام شامخی داشته است نورالدین عبدالرحمن جامی صاحب آثار متعدد و معتبر در نثر پارسی است و از جمله آثار اوست: کتاب نفحات الانس که به سال ۸۸۳ تألیف کرده و در آن شرح احوال ۶۱۴ تن از مشایخ صوفیه را آورده است. بیشتر این کتاب ترجمه از شرح احوال مشایخ صوفیه که خواجه عبدالله انصاری به زبان هروی تقریر کرده بود و آن خود ترجمه ای بود از کتاب طبقات الصوفیه محمد بن حسین سلمی نیشابوری به عربی و این هر دو مترجم مطالبی بر آن افزودند. نفحات الانس مقدمه ای مفصل در بیان اصول تصوف دارد. نثر جامی در این کتاب ساده و فصیح است و بر رویهم کتاب او از جمله معتبرترین آثار متصوفه شمرده می‌شود. دیگر از آثار منشور جامی کتاب بهارستان است که به تقلید از گلستان سعدی نوشته شد تا برای تدریس فرزند نوآموز مصنف به کار رود و به همین سبب هم جامی در آخر این کتاب شرح حالی از چندین شاعر مشهور فارسی زبان آورده است. دیگر از آثار فارسی او کتاب لویح است مشتمل بر سی لایحه در بیان اصول عرفان. جامی هر یک از اصول عرفان را در لایحه ای آورده و در بیان مطالب خود رعایت کمال اختصار را کرده است. دیگر از کتب مشهور عرفانی او کتاب اشعه اللمعات است در شرح کتاب لمعات فخرالدین ابراهیم عراقی شاعر و نویسنده مشهور عهد مغول که از کتب معتبر تصوف به فارسی است. اشعه اللمعات جامی حاوی نکاتی است در رفع

مشکلات لمعات و به نثر استوار و ساده نگارش یافته است. در علوم ادبی و مسائل دینی و شرح نی نامه مولوی و شرح بعضی از اشعار امیر خسرو دهلوی و غیره نیز جامی رسائلی به زبان فارسی دارد.

دیگر از نویسندگان این عهد غیاث الدین علی بن علی حسینی اصفهانی معاصر سلطان ابوسعید تیموری و مؤلف کتاب دانشنامه جهان است که کتاب کعبی در حکمت الهی و طبیعی به نثر ساده فارسی است.

در اینجا بی مناسب نیست که ذکر از یکی از ترجمه های رسائل اخوان الصفا به نثر فارسی که در همین عهد از تلخیص عربی آن موسوم به مجمل الحکمه صورت گرفته است به میان آید. این کتاب که نسخی از آن موجود است در عهد سلطنت تیمور به فارسی روانی در آمده و از جمله بهترین تلخیص های رسائل اخوان الصفاست.

دیگر از نویسندگان مشهور این دوره کمال الدین عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی (۸۱۶ - ۸۸۷) مؤلف کتاب معتبر مطلع السعدین است که وقایع ایران را از عهد سلطان ابوسعید بهادر ایلخانی مغول (۷۱۶ - ۷۳۶) تا پایان دوره سلطنت سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵ - ۸۷۲) شامل است و از باب اشمال بر حوادث این دوره ممتد اهمیت بسیار دارد و بعدها مورد استفاده غالب مورخان قرار گرفته است.

از نویسندگان معروف دوره تیموری دولت شاه بن علاء الدوله سمرقندی (متوفی به سال ۸۹۶ یا ۹۰۰) است که از ندیمان و نزدیکان سلطان حسین بایقرا بوده و به تشویق وزیر دانشمند او امیر علیشیر نوایی کتاب معروف تذکره الشعرا را نوشته است. درین تذکره که بعد از لباب الالباب عوفی مهمترین تذکره شعرای فارسی زبانست شرح احوال یک صد و پنج تن از شاعران به اضافه بسیاری از اشارات تاریخی آمده لیکن اشتباه و عدم اتفاق مسائل در آن بدرجی است که سخنان نویسنده را در غالب موارد بدون تحقیق مجدد نمی توان باور داشت، روش دولت شاه در تحریر ساده و دور از پیرایه های لفظی است. دیگر از نویسندگان مشهور این دوره معین الدین محمد اسفزاری مولف روضات الجنات فی تاریخ مدینه هرات است که آن را به سال ۸۷۵ به پایان برد. تاریخ هرات از آن جهت که شامل اطلاعات ذیقیمی راجع به ملوک آل کرت و حوادث دوره تیموری تا دوره سلطان حسین بایقرا و اشارات مختلف بعد از رجال است بسیار قابل استفاده است. روش معین الدین اسفزاری در نثر استادانه و استوار است و او در ترسل نیز مهارت و به شغل انشاء رسائل درباری اشتغال داشته است. در کتاب تاریخ هرات به اشعار عده ای از استادان تمثل شده و در پاره ای از توصیفات و مقدمات فصول به روش مترسلان متصنع طریق اطناب و آوردن صنایع لفظی اختیار گردیده است.

مورخ بسیار مشهور این دوره محمد بن خاوند شاه بن محمود مشهور به میرخواند (۸۳۸ - ۹۰۳) در دوره سلاطین تیموری خاصه در دربار سلطان حسین بایقرا مقامی بلند داشته است. کتاب او به نام روضه الصفا در هفت مجلد است. مجلد هفتم را

نواده دختری او غیاث الدین خواند میر بر آن افزوده و این مجلد اخیر حاوی وقایع دوره سلطان حسین بایقرا و پسر او بدیع الزمان میرزاست. روضه الصفا حاوی وقایع عمده تاریخ پیش از اسلام و دوره اسلامی به تفصیل است تا عهد مؤلف، و قسمتی از حوادث بعد از فوت مؤلف (مجلد هفتم)، و روش نگارش آن ساده و خالی از تکلف و مبنی بر لهجه ادبی اواخر عهد تیموری است. میرخواند غیر از این کتاب کتاب دیگری به نام دستورالوزراء در شرح احوال وزراء اسلام و ایران تا زمان خود دارد که آن هم از کتب معتبر شمرده می‌شود.

دختر زاده همین نویسنده یعنی غیاث الدین خواند میر (متوفی به سال ۹۴۱) از جمله مورخان و نویسندگان مشهور دوره تیموری و صفوی است. کتاب مشهور او غیر از ذیلی که بر روضه الصفا نوشت کتاب جیب السیر است در تاریخ عمومی تا پایان حیات شاه اسماعیل صفوی و ما بعد از آن هم راجع به آن سخن خواهیم گفت.

سلطان حسین بایقرا آخرین پادشاه بزرگ تیموری خود هم از جمله نویسندگان و شاعران ذواللسانین بوده و کتاب او به نام مجالس العشاق دارای اطلاعاتی درباره بعضی شعرا و متصوفه است. این کتاب در سال ۹۰۸ تألیف شده و مشتمل است بر یک مقدمه و هفتاد و شش مجلس. در مقدمه کتاب راجع به عشق مجازی و عشق حقیقی بحث شده و در مجالس از شعرا و عرفا و احوال ایشان تا جامی سخن رفته و در پایان کتاب شرح حال مؤلف آمده است. ظهیرالدین بابر برنامه تألیف این کتاب را به کمال الدین حسین گازرگاهی نسبت داده و گفته است که او این کتاب سست و بی‌مزه را که پر از دروغ و سخنان بی‌ادبانه است به نام سلطان حسین بایقرا نوشت. انشاء کتاب در آغاز آن مصنوع و مابقی از قبیل انشاء عادی و سست دوره تیموری است.

از جمله دانشمندان و نویسندگان نام‌آور تیموری کمال الدین حسین واعظ کاشفی سبزواری (متوفی به سال ۹۱۰) است که در هرات سکونت داشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و نجوم و حکمت و ادب تبحر داشت و بر مشرب اهل تصوف و از پیروان سلسله نقشبندیه بود. ملاحسین از نویسندگان کثیرالتألیف و دارای آثار متعدد در مسائل گوناگون است. از جمله آثار او یکی کتاب انوار سهیلی است که فی‌الواقع ترجمه و تهذیب جدیدیست از کتاب کلیله و دمنه و انشائی مصنوع و متکلف دارد. دیگر مخزن الانشاء و دیگر روضه الشهداء که با روشی منشیانه و مترسلانه از مصائب انبیا و ائمه در آن سخن رفته و همین کتاب است که در دوره صفویه در مجالس عزای شهدا خوانده می‌شد و به همین سبب آنها را مجلس روضه خوانی نامیدند. دیگر از آثار او مواهب علیه است در تفسیر قرآن، دیگر اخلاق محسنی است در چهل باب به نام سلطان حسین بایقرا، دیگر جواهر الاسرار یا جواره التفسیر در تفسیر قرآن که مفصل‌تر از مواهب علیه است، دیگر فتوت نامه سلطانی در شرح عقاید و طرز تربیت و رسوم و آداب دسته‌های مختلف فتیان (جوانمردان) که از لحاظ اجتماعی در زمره معتبرترین کتب فارسی است.

دیگر اختیارات در نجوم و سبعه کاشفیه شامل هفت رساله در نجوم و کتاب «لب لباب مثنوی» که اختصار است از مثنوی مولانا جلال الدین رومی و «لب لب» که اختصاری از لب لباب است. علاوه بر اینها باز هم کتب دیگری را از ملا حسین نام برده اند.

پسر ملا حسین یعنی فخرالدین علی واعظ (متوفی به سال ۹۳۹) نیز از جمله نویسندگان مشهور آخر عهد تیموری و آغاز دوره صفوی است. او کتابی دارد به نام رشحات عین الحیات در شرح مقامات خواجه عبیدالله احرار که از معاریف پیشروان فرقه نقشبندیه در دوره تیموری بود.

جلال الدین محمد بن اسعد صدیقی دوانی (۸۳۰ - ۹۰۸) حکیم و نویسنده مشهور صاحب کتاب اخلاق جلالی است که در حکمت عملی نوشته است. نام اصلی این کتاب لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق است و دوانی در تألیف این کتاب تحت تأثیر نفوذ اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی بوده است.

فرقه حروفیه که در ابتدای عهد تیموری ظهور کردند و مؤسس طریقت آنان فضل الله استرآبادی بود آثاری پدید آوردند که دارای رموز و اصطلاحات خاص و لهجه ادبی و روش نگارش مخصوص است. مهمترین اثر این فرقه کتاب جاویدان نامه اثر فضل الله استرآبادی است. و علاوه بر آن کتب دیگری مانند آدم نامه و عرش نامه و هدایت نامه و استوانامه و کرسی نامه و محبت نامه هم از این فرقه در دست است. برای کشف رموز جاویدان نامه کتابی موسوم به مفتاح الحیات موجود است.

## نفوذ لغات عربی در لهجات ایرانی

پیداست که این نفوذ سیاسی و دینی و همچنین مهاجرت برخی از قبایل عرب بداخل ایران و آمیزش با ایرانیان و عواملی از این قبیل باعث شد که لغاتی از زبان عربی در لهجات ایرانی نفوذ کند. این نفوذ تا چند قرن اول هجری بکندی صورت میگرفت و بیشتر برخی از اصطلاحات دینی (مانند: زکوة، حج، قصاص...) و اداری (مانند: حاکم، عامل، امیر، قاضی، خراج...) و دسته ای از لغات ساده که گشایشی در زبان ایجاد میکرد یا بر مترادفات میافزود (مانند: غم، راحت، بل، اول، آخر...) منحصر بود و حتی ایرانیان پاره‌ای از اصطلاحات دینی و اداری عربی را ترجمه کردند مثلاً بجای «صلوة» معادل پارسی آن «نماز» و بجای «صوم» روزه بکار بردند.

در این میان بسیاری اصطلاحات اداری (دیوان، دفتر، وزیر...) و علمی (فرجار، هندسه، استوانه، جوارشانات، زیج، کدخده...) و لغات عادی لهجات ایرانی بسرعت در زبان عربی نفوذ کرد و تقریباً بهمان نسبت که لغات عربی در لهجات ایرانی وارد شد از کلمات ایرانی هم در زبان تازیان راه یافت.



باید بیاد داشت که نفوذ زبان عربی بعد از قرن چهارم هجری و خصوصاً از قرن ششم و هفتم بعد در لهجات ایرانی سرعت و شدت بیشتری یافت.

نخستین علت این امر اشتداد نفوذ دین اسلام است که هر چه از عمر آن در ایران بیشتر گذشت نفوذ آن بیشتر شد و بهمان نسبت که جریانهای دینی در این کشور فزونی یافت بر درجه محبوبیت متعلقات آن که زبان عربی نیز یکی از آنهاست، افزوده شد.

دومین سبب نفوذ زبان عربی در لهجات عربی در لهجات ایرانی خاصه لهجه دری، تفنن و اظهار علم و ادب بسیاری از نویسندگانست از اواخر قرن پنجم به بعد. جنبه علمی زبان تازی نیز که در قرن دوم و سوم قوت یافت از علل نفوذ آن در زبان فارسی باید شمرده شد.

این نفوذ از حیث قواعد دستوری بهیچ روی (بجز در بعض موارد معدود بی اهمیت) در زبان فارسی صورت نگرفته و تنها از طریق مفردات بوده است و حتی در مفردات لغات عربی هم که در زبان ما راه جست براههای گوناگون از قبیل تلفظ و معنی آنها دخالتهای صریح شد تا آنجا که مثلاً بعضی از افعال معنی و وصفی گرفت (مانند: لایبالی = بی باک. لایعقل = بی عقل، لایشعر = بی شعور، نافهم...) و برخی از جمعها بمعنی مفرد معمول شده و علامت جمع فارسی را بر آنها افزودند مانند: ملوکان، ابدالان، حوران، الحانها، منازلها، معانیها، عجایبها، موالیان، اواینها... چنانکه در شواهد ذیل می بینیم:

بیوستان ملوکان هزار گشتم بیش گل شکفته برخسارکان تو ماند  
(دقیقی)

وگر بهمت گویی دعای ابدالان نبود هرگز با پای همتش همبر  
(عنصری)

گر چنین حور در بهشت آید همه حوران شوند غلمانش  
(سعدی)

زنان دشمنان در پیش ضربت بیاموزند الحانهای شیون  
(منوچهری)

بیابان درنورد و کوه بگذار منازلها بکوب و راه بگسل  
(منوچهری)

من معانیهای آنرا یاور دانش کنم گر کند طبع تو شاها خاطر م را یآوری

(ازرقی)

گذشته از این نزدیک تمام اسمها و صفت‌های عربی را که بفارسی آوردند با علامت‌های جمع فارسی بکار بردند (مانند: شاعران،

حکیمان، زائران، امامان، عالمان. نکته‌ها، نسخه‌ها، کتاب‌ها...)

بدین جهات باید گفت لغات عربی که در زبان فارسی آمده بتمام معنی تابع زبان فارسی شده و اصولاً تا اواخر قرن پنجم

جمع‌های عربی نیز بنحوی که امروز میان ما معمول است تقریباً مورد استعمالی نداشته است

### فارسی اصیل نام‌های

پسرها

دخترها

پسرها

و ه ی ، م ن ، ک گ ل ، ع غ ف ق ، س ش ص ض ط ظ ، د ذ ر ز ژ ، ج چ ح خ ، ب پ ت ث ، آ الف

آبتین	فریدون یکی از شخصیت‌های شاهنامه، پدر
آتش	آتش
آذین	نام فرمانده لشکر بابک خرم‌دین، تزیین و آرایش
آراد	نام فرشته‌ای
آرام	ساکت
آرتان	نام پدر زن داریوش کبیر
آرش	یکی از پهلوانان سنتی ایران
آرشام	کبیر بسیار نیرومند، پدر بزرگ داریوش
آرمان	هدف

آرمین	یکی از شخصیت های شاهنامه
آریا	نام باستانی ایران
آریامنش	داریوش دارای خلق و خوی آریایی، نام پسر
آریانا	آریایی منسوب به نژاد و قوم آریین یا
آریین	مربوط به نژاد آریا
آزاد	آزاد
آویژه	خاص و خالص، پاک و پاکیزه
اخگر	پاره آتش
اردشیر	شاهنامه یکی از شخصیت های
اردلان	
اردوان	شاهنامه یکی از شخصیت های
ارژنگ	یکی از شخصیت های شاهنامه
ارسلان	شیر
ارشیا	تخت
اسفندیار	شخصیت های شاهنامه یکی از
اشکان	سلسله اشکانیان بنیانگذار
افشار	معاون، رفیق شریک،
افشین	ایرانی نام سردار
امید	آرزو

شاه	امیر
جاودان	انوش
پادشاهان ایرانی در زمان ساسانیان نام یکی از	انوشیروان
ادراک	اورنگ
شخصیتهای شاهنامه نام یکی از	ایرج
شخصیت های شاهنامه یکی از	بابک
نامی دربار خسرو پرویز نام نوازنده	باربد
صبح آغاز	بامداد
نامی دوران ساسانیان نام نوازنده	بامشاد
	بامین
ر(شاهزاده)برادر کمبودجیه پسر کوروش نام یک	بردیا
سرداران یزدگرد ساسانی یکی از	برسام
جوان	برنا
نام پسر سهراب بلند بالا،	بروز
ایرانی، نام پسر گرشاسب نام پهلوان	برزن
شخصیتهای شاهنامه یکی از	بزرگمهر
دین به	به آئین
نگهبان	بهبد
	بهراد
از شخصیتهای شاهنامه مریخ، یکی	بهرام

نیک رنگ	بهرنگ
نیک روز خوب و	بهروز
نیکی زاده شده کسی که به	بهزاد
ماه ایرانی، نام یکی از شخصیت های شاهنامه یازدهمین	بهمن
کردار شایسته دارای مش و	بهمنش
مشهور	بهنام
هند نام شاهان	بهنود
شخصیتهای شاهنامه یکی از	بیژن
مقدس ایرانی،	پارسا
به معنای پروردگار نامی آذری	پاشا
رزمجو	پرشان
شخصیت های شاهنامه یکی از	پرویز
پیامبر نام یک	پرهام
	پژمان
	پوریا
جستجو، جویا	پویا
آرزو	پوژمان
پهلوانان ایرانی در زمان کیقباد نام یکی از	پولاد
دوران خسرو پرویز ساسانی آهنگساز	پهلبند
پیام	پیام

شخصیتهای شاهنامه یکی از	پیروز
شاپور اول نام برادر	پیروزان
قبول	پیمان
شخصیت های شاهنامه یکی از	تورج
شخصیت های شاهنامه یکی از	تهماسب
شاهان ایرانی نام یکی از	تهمورث
	تیرداد
	تیمور
ابدی	جاوید
باستانی، یکی از شخصیت های شاهنامه نام شاهی	جمشید
جهان دارنده	جهاندار
جهان شاه	جهانشاه
جهان فاتح	جهانگیر
مدافع	حامی
طرف خدا هدیه ای از	خداداد
شخصیتهای شاهنامه یکی از	خسرو
شاهان هخامنشی نام یکی از	خشایار
	دادیه
یکی از شخصیتهای شاهنامه ثروتمند،	دارا

داراب	شخصیتهای شاهنامه یکی از
داریوش	از شاهان هخامنشی نام یکی
دانوش	
رامبد	
رامین	
رامتین	معروف زمان ساسانیان نوازنده
رخشان	درخشان
رستان	شخصیت های شاهنامه یکی از
روزبه	
زال	( شخصیت های شاهنامه ) پدر رستم یکی از
زامیاد	
زرتشت	پیامبر نام یک
زند	
ساسان	عهد ساسانی بنیانگذار
سالار	رهبر
سام	شخصیتهای شاهنامه یکی از
سامان	سامان خانه،
سامی	مقام بالا
سپهر	آسمان
سروش	

شاهزاده	سنجر
( شخصیت های شاهنامه ( فرزند رستم یکی از	سهراب
مو مرد سیاه	سیامک
شخصیت های شاهنامه یکی از	سیاوش
شخصیت های شاهنامه یکی از	شاپور
شاه صورت	شاهرخ
شاه خواست	شاهکام
( ای کوچکتر از عقاب باز ( پرنده	شاهین
سزاوار	شایا
سزاوار	شایان
	شروین
دنباله دار ستاره	شهاب
دربار شاهین	شهباز
پادشاهی نام	شهرام
شهر هدیه	شهرداد
بزرگ رودی	شهر روز
شاه	شهریار
شاه دوست	شهیار
اعتماد	عماد



فرامرز	شخصیتهای شاهنامه یکی از
فربد	راست
فرجاد	عالی
فرخ	شاد
فرخزاد	آمده شاد به دنیا
فرداد	
فردوس	بهشت
فردین	
فرزاد	باشکوه تولد
فرزام	سزاوار
فرزان	عاقل
فرزین	دانا
فرشاد	شاد
فرشید	
فرناز	بالا
فروود	شخصیت های شاهنامه یکی از
فروهر	جوهر
فرهاد	شخصیت های شاهنامه یکی از
فرهنگ	فرهنگ
فرهود	

شخصیت های شاهنامه یکی از	فربرز
بفرد منحصر	فرید
یکی از شخصیت های شاهنامه	فریدون
پیروزی پیروز،	فیروز
موفق	کامران
شاد آرزوی	کامشاد
موفق	کامیار
شخصیت های شاهنامه یکی از	کسرا
شخصیت های شاهنامه یکی از	کاوه
شخصیت های شاهنامه یکی از	کاووس
	کورس
سلسله هخامنشی در ایران بنیانگذار	کورش
کوشنده، سخت کوش	کوشا
شاه، مدافع، محافظ	کیا
شاهان	کیان
	کیارش
شخصیت های شاهنامه یکی از	کیانوش
شخصیت های شاهنامه یکی از	کیخسرو
شخصیت های شاهنامه یکی از	کیقباد
جهان	کیوان

کیومرث	شخصیت های شاهنامه یکی از
گباد	شخصیتهای شاهنامه یکی از
گشتاسب	شخصیتهای شاهنامه یکی از
گودرز	شخصیتهای شاهنامه یکی از
گیو	شخصیتهای شاهنامه یکی از
مازیار	
ماکان	
مانی	خود را پیامبر معرفی می کرد نقاشی که
منوچهر	شخصیتهای شاهنامه یکی از
مهبد	
مهراب	شخصیتهای شاهنامه یکی از
مهران	شخصیتهای شاهنامه یکی از
مهرداد	آفتاب هدیه
مهرزاد	آفتاب نوزاد
مهرک	شخصیتهای شاهنامه یکی از
مهرنگ	آفتاب رنگ
مهیار	شخصیتهای شاهنامه یکی از
میلاذ	تولد
نامدار	مشهور
نامور	مشهور

نریمان	شخصیتهای شاهنامه یکی از
نوری	روشنایی
نوشزاد	زائیده شده بشادی
نوید	خوش خبر
نمیا	کوچک
نیوشا	شنونده
هرمز	شخصیتهای شاهنامه یکی از
هوتن	
هوشمند	دانا
هوشنگ	شخصیتهای شاهنامه یکی از
هوشیار	دانا
هومان	شخصیتهای شاهنامه یکی از
هومن	اندیش نیک
ورشاسب	
یاشار	نامی آذری - بمعنی جاوید

### دخترها

و ، ن ، م ، ک ، گ ، ل ، ف ، ق ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، غ ، ش ، س ، ، د ، ذ ، ر ، ز ، ژ ، ج ، چ ، ح ، خ ، ب ، پ ، ت ، ث ، ا ، الف

ه ی

آبگینه	آبنوس
--------	-------

آتوسا	نام یک شاهزاده ایرانی
آذر	آتش، نهمین ماه ایرانی
آذرافروز	نام پسر مهرنوش پسر اسفندیار
آذرخش	صاعقه، نام روز نهم از ماه آذر
آذرگون	نام گلی است برنگ سرخ
آذرنوش	پاکدین
آرا	
آرزو	آرزو
آزاده	آزاد، رها
آزیتا	نام یک شاهزاده ایرانی
آزین	زینت آلات
آسا	مانند
آفرین	تشویق
آلاله	نام گلی
آناهیتا	الهه آب
آوا	صدا
آویزه	آویز
آهو	آهو
اختر	ستاره، نام گلی
ارانوس	سیاره ارانوس

دهد نام درختی که گل و شکوفه سرخ رنگ می	ارغوان
رنگ ارغوانی روشن، نام گلی	ارکیده
هدیه	ارمغان
تاج	افسار
افسانه	افسانه
طلسم و جادو	افسون
پاشیدن	افشان
	الناز
خوشبخت	انوشه
نام کشور ایران	ایران
دختر ایران	دخت ایران
خانم، متشخص، زن مجرد	بانو
کریستال	بلور
گل بنفشه	بنفشه
سلیمان دختر و دوشیزه هدهد، نام مرغ حضرت	بوبک
بوس، بوسیدن	بوسه
فصل بهار	بهار
بهار کوچک	بهارک
آورنده بهار	بهاره
بهترین ناز	بهناز

بهترین صورت	بهرخ
منحصر بفرد	بیتا
پدیده، چیز جدید	پدیده
اسم یک پرنده	پرستو
ابریشم	پرند
پری	پری
دارای صورتی همچون پری	رو پری
جمع پری	پریا
دارای صورتی همچون پری	پریچهر
زاده پری	پریزاد
مانند پری	پریسا
دارای صورتی همچون پری	پریوش
پرتو	پرتو
پروانه	پروانه
نام یک صور فلکی	پروین
سپیده دم	پگاه
نوعی پرنده	پوپک
موفق	پوران
یکی از شخصیت های شاهنامه	دخت پوران
موفق	پوری

نام گلی	پونه
جام شراب	پیمانه
ارتباط	پیوند
ستاره	تارا
آهنگ، نغمه	ترانه
مسیحی	ترسا
نام کشور دشمن ایران در شاهنامه	توران
نوعی پرنده	توکا
یکی از شخصیت‌های شاهنامه	تهمینه
سفال	تینا
نام یک صور فلکی	ثریا
جوان، گل جوانه	جوانه
	چلیپا
یاد، یادگاری	خاطره
خندان	خندان
	خجسته
آفتاب	خورشید
درخشد ستاره ای درخشان که مانند گوهر می	دری
آرام دل	دل‌آرام
ملیح، خوش قلب	دلبر



دلکش	جذاب
دریا	دریا
دنیا	جهان
رامش	آرامش
رسا	پرمعنی
رکسانه	تخت جمشید را نابود کرد روشنایی، نام شاهزاده ایرانی که اسکندر بخاطر او
روان	روح، روان
رودابه	رستم یک از شخصیت های شاهنامه، مادر
روشنک	نور کوچک
رها	آزاد
ریما	
زری	حریر، زربافت
زرین	طلایی
دخت زرین	دختر طلایی
زویا	
زهره	(سیاره زهره) ونوس
زیبا	زیبا، قشنگ
ژاله	شبنم
ژیلا	
سارا	

جام شراب	ساغر
	سالومه
نام گلی	ساناز
سایه	سایه
نور اول صبح	سپیده
ستاره	ستاره
زن زیبا، درخت سروناز	سروناز
یاسمن	سمن
	سمیلا
	سمیرا
	سنا
یکی از شخصیت های شاهنامه	سودابه
رز قرمز	سوری
شعله ور، درحال سوختن	سوزان
نام گلی	سوسن
قسم خوردن	سوگند
	سپتا
صورت، رخ	سیما
نقره ای	سیمین
شاد	شادان

شادی، خوشحالی	شادی
سلطنتی	شاهین
شبنم (شبنم) ژاله	شبنم
جرقه	شراره
	شروین
شعله، آتش	شعله
شکوفه	شکوفه
جلال، زرق و برق	شکوه
نوعی آهو	شوکا
بانوی شهر	شهربانو
زاده شهر	شهرزاد
عشق شهر	شهرناز
شاهزاده	شهرزاده
زن سیاه چشم	شهلا
عشق شاه	شهناز
	شیدا
آفتاب، درخشان	شیده
ظریف، شیرین	شیرین
زن شیرین و حساس	بانو شیرین
افسون شده	شیفته

	شیما
فربیا	شیوا
	صدف
شراب	صهبا
پاک، خالص	طاهره
طلا	طلا
عسل	عسل
آهوی کوهی	غزال
آهوی کوهی	غزاله
طنازی	غمزه
غنچه گل	غنچه
یکی از شخصیت‌های شاهنامه	فرانک
خوشی	فرحناز
شاد	فرخنده
عاقل	فرزانه
فرشته، پری	فرشته
عشوه گر	فرناز
یکی از شخصیت‌های شاهنامه	فرنگیس
درخشان	فروزان
درخشان	فروزنده

روشنی	فروغ
ملیح	فریبا
پرازش	فریده
ستوده	فرین
فیروزه	فیروزه
عاشق	فیلا
گل قاصدک	قاصدک
مقدس، فرشته	قدسی
یکی از شخصیت های شاهنامه	کتایون
کند ماده ای که مس را به طلا تبدیل می	کیمیا
یکی از شخصیت های شاهنامه	گردآفرید
یکی از شخصیت های شاهنامه	گردیا
چشمان	گلاره
	گلبانو
گل فصل بهار	گلبهار
	گلپری
باغ گل	گلشن
گل انار، به زیبایی گل	گلنار
	گلنسا
رنگ قرمز گل رز	گلی

نوعی آهنگ	گیتا
جهان، دنیا	گیتی
	گیسو
نام گلی	لادن
گل لاله	لاله
	لیدا
شبانہ	لیلا
نام گلی	لیلی
مانند	مانا
نام یک شاهزاده	ماندانا
کرد نقاشی که خود را پیامبر معرفی	مانی
وجوه ماه	ماه‌دخت
باشد کسی که صورتش مانند ماه	ماهرخ
مرجان	مرجان
مرجان	مرجانہ
مرمر	مرمر
ملکہ	ملکہ
یکی از شخصیت‌های شاهنامه	منیژه
مروارید	مروارید
گل مریم	مریم

مژده	خبر خوش
مژگان	مژه ها
مستانه	مست
میشا	
مونا	نام یک الهه
مهتا	مثال ماه
مهتاب	مثال ماه
انگیز مهر	مهر انگیز
مهناز	نور آفتاب
مهرونوش	
مهري	خورشيد، مهربان
مهسا	ماه، مهتاب
مهستی	درخت گل ياس
مهشيد	
مهناز	نور ماه، شكوه ماه
مهروش	
مهوش	مثال ماه، زیبایی
مهين	دختر ماه
میترا	نام یک الهه
مینا	مینا

	مینو
شوق آفرین	ناز آفرین
گل زیبا	ناز گل
خوش قلب	نازین
زیبا	نازی
زیبا	نازیلا
نام یک درخت	ناژین
ونوس، ستاره زهره	ناهید
صدا	ندا
نام گلی	نرگس
نام گلی	نسترن
رز وحشی	نسرین
ترانه، آهنگ	نغمه
خوش قلب	نگار
نگاه	نگاه
جواهرات سنگ روی انگشتر و	نگین
نوا	نوا
شادی خلق	آفرین نوش
شیرین	نوشین



نَهال	نَهال
خوب، زیبا	نیکو
خوبی	نیکِی
ر (نام گلی) (زنبق آبی)	نیلوفر
شنونده	نیوشا
آرزو	وندا
آشکار	ویدا
هدیه	هدیه
وجود	هستی
پرنده ای افسانه ای	هما
حیرت انگیز	هنگامه
گل یاس	یاس
گل یاس	یاسمن
تنها، یگانه	یکتا
تنها، یگانه	یگانه
نام بلندترین شب سال	یلدا

### فرهنگ اصطلاحات

آب از آب تکان نخوردن: حادثه ای رخ ندادن، رخ ندادن جنجال و هیاهویی که احتمال بروز آن کم و بیش مسلم بوده است.  
آب از لب و لوچه کسی راه افتادن: شیفته و فریفته شدن، به نهایت طمع افتادن.  
آب خوش از گلوی کسی پایین رفتن: با سختی و مشقت بسیار گذراندن.

آب زیر پوست کسی دویدن: پس از بیماری و لاغری اندکی چاق شدن.

آب شدن و به زمین رفتن: گم شدن و ناپدید شدنم از میان رفتن و نابود شدن.

آب کسی با کسی در یک جوی نرفتن: با هم نساختن, هم سلیقه و همفکر نبودن.

آب ها از آسیاب افتادن: فرونشستن هیاهویی که به دنبال حادثه ای برخاسته باشد. از یاد رفتن ماجرای که در زمان خود جنجالی ایجاد کرده باشد.

از آب در آمدن : نتیجه دادن, واقع شدن, حاصل شدن.

خود را به - آب و آتش زدن : به هر وسیله سخت و پر خطر متوسل شدن, برای رسیدن به مقصود خود را به مخاطره افکندن, هر خطری را استقبال کردن.

آبگاه: مثانه.

آب و تاب: تکلف, پیرایه, لفت و لعاب.

آب و تاب - با: با شرح و تفصیل.

آب و جارو: رفت و روب و آب پاشی.

آبروریزی: رسوایی, افتضاح.

آبروریزی بارآوردن: باعث رسوایی شدن, افتضاح بارآوردن.

آخر سر: بار آخر, نوبت نهایی, سرانجام, آخر کار.

آذین بستن: زینت کردن دکان ها و بازارها در روزهای جشن و شادمانی.

آرزو به دلی: آرزویی که برآوردنش به هیچ وجه مقدور نیست.

آروغ زدن: صدایی مخصوص که اغلب پس از نوشیدن مشروبات یا غذای زیاد از دهان خارج می شود و از لحاظ اصول معاشرت نوعی بی نزاکتی به حساب می آید.

آسمان غرمبه: رعد, صدای رعد, آسمان غرش, آسمان غره.

آس و پاس: در نهایت فقر و تهی دستی بودن.

آسیاب: محلی که در آن گندم را آرد می کنند.

آش برای کسی پختن: برای کسی توطئه ترتیب دادن, برای اذیت و تنبیه کسی تصمیمی گرفتن و تدارکی دیدن.

آشپزباشی: رییس آشپزها.

آشنایی ندادن: در حضور آشنایی خود را به بیگانگی زدن.

آش و لاش: متلاشی، له و لورده، زخم و جراحت بزرگ.

خود را آفتابی کردن: خود را نشان دادن.

آفتاب زردی: غروب آفتاب، هنگامی که آفتاب در افق به رنگ زرد در می آید.

آه از نهاد کسی برآمدن: غایت تأسف و تحسر دست دادن.

آه در بساط نداشتن: بی چاره و بی نوا بودن.

آه نداشتن که با ناله سودا کردن: سخت بی چیز و تهی دست بودن.

آیین بندی: آذین شهر، شهر آرای.

اته پته کنان: با لکنت حرف زدن.

اجاق کسی خاموش شدن: بی فرزند شدن، بلا عقب ماندن.

اجاق کسی کور بودن: فرزند نداشتن، نازا بودن، عقیم بودن.

اجاق کور: آن که فرزند ندارد، بلا عقب.

اجق و جق: چیزی رنگارنگ، به رنگ های بسیار تند و زننده. لباسی که هر جزء آن به رنگی دیگر است و ترکیبی ناهماهنگ

و زننده ایجاد کرده است.

اجل معلق: مرگ ناگهانی.

احدالناس: کسی، احدی، فردی.

ادعا کردن: مدعی بودن.

ارزیدن: ارزش داشتن.

از(عز) و جز: التماس و گریه و زاری.

از و جز افتادن - به: با نهایت درماندگی و لابه و زاری و رحم طلب کردن.

اژدها: ماری افسانه ای و عظیم که آتش از دهان خود بیرون می داده است.

اسم و رسم: نام و مقام، شهرت و اعتبار.

اشتباه در آمدن - از: به خطای خود پی بردن.

اشرفی: سکه طلایی که سابقاً در ایران رواج داشته.

اشک شوق: گریه شادی.

اصل کاری: قسمت عمده کار, آن کار یا آن کس که در مرحله اول اهمیت قرار دارد.

اصل مطلب: مقصود اصلی.

اطلس: پرنیان, پارچه ابریشمی.

افاده: تکبر, تکبر فروشی.

افاده آمدن / افاده فروختن: کبر ورزیدن, تفرعن.

افتان و خیزان: آهسته و به حالت افتادن و برخاستن راه رفتن.

افسون: سحر, جادو.

افلاس: ناداری, تنگدستی.

افلاس افتادن - به: به ناداری دچار شدن, به تنگدستی گرفتار آمدن.

اقبال: بخت, طالع.

الا: مگر, به جز.

الا و بلا: به خدا که این است و غیر از این نیست.

الا و لالا: الا و بلا.

التماس: درخواست تضرع آمیز.

القصه: قصه کوتاه, سخن کوتاه.

الک: غربال.

النگو: دستبند, حلقه ای از فلزات گران بها که زنان برای زینت خود به مچ دست هاشان می کنند.

امان راه را بریدن: بخش عمده راه را طی کردن.

امان کسی را بریدن: کسی را مستأصل کردن, درمانده کردن.

به امان خدا گذاشتن: چیزی را رها کردن و آن را به امید خدا و به دست روزگار سپردن.

امان بودن - در: در پناه بودن.

امرار معاش: گذراندن زندگی از طریق کسب و کاری.

امر و نهی: فرمودن و باز داشتن کسی را از کاری.

امن و امان: ایمن و محفوظ.

انبان: کیسه ای بزرگ از پوست دباغی شده گوسفند.

انداختن: قطع اعضای بدن.

انس: مردم, آدمیان.

انگار: مثل اینکه, خیال کن, فرض کن.

انگشت به دهن ماندن: متحیر شدن.

انیس و مونس: همدم و یار.

اوقات تلخی: عصبانیت, ترش رویی, عبوسی.

اولاد: فرزندان, فرزند.

اول و آخر: سرانجام, عاقبت, به هر حال.

اهل: مقیم, ساکن, باشنده.

اهم و اوهوم: سر و صدایی که کسی برای اعلان حضور خود ایجاد می کند.

ایلخی بان: محافظ و نگهدارنده رمه اسب.

این ور آن ور: این طرف آن طرف, این سو آن سو.

بابا قوری: نوعی کوری که چشم آماسیده و به رنگ چشم مرده در می آید, کسی که تخم چشم او برآمده و نفرت انگیز است

و آن را شوم می دانند.

باب دندان: چیزی که مناسب حال و باب طبع باشد, مطابق میل, دلچسب.

باجی: کلمه ای است برای خطاب به زن ناشناس.

بر باد رفتن: از دست رفتن, تلف شدن, نیست و نابود شدن.

به باد (فنا) دادن: هدر دادن, حرام کردن.

به باد کتک گرفتن: یکریز کتک زدن.

بارآوردن: سبب شدن, ایجاد کردن, نتیجه دادن.

بار انداختن: توقف کردن, ماندن, اقامت گزیدن.

بار خود را زمین گذاشتن: وضع حمل کردن, زاییدن.

بار سفر بستن: تدارک سفر دیدن.

بار گذاشتن: گذاشتن دیگ محتوی مواد غذایی بر روی اجاق.

بار و بندیل: اسباب و بساطی که اشخاص با خود می برند.

زیر بار نرفتن: قانع نشدن، نپذیرفتن.

باری از دوش کسی برداشتن: از زحمت و رنج کسی کاستن، از مشقت کسی کم کردن.

بارو: دیوار قلعه، حصار، باره.

باز: پرنده ای شکاری و تند پرواز که چنگال های قوی و منقار مخروطی کوتاهی دارد.

بالا: قد، قامت.

بال بال زدن: از درد یا بی قراری به پیچ و تاب افتادن.

بای بسم الله: اول هر چیز، ابتدای امر.

بپا: به هوش باش، متوجه باش، مواظب باش.

بخت: اقبال، شانس.

بخت برگشته: تیره روز، سیاه بخت.

به بخت خود پشت پا زدن: فرصت مناسب و توفیق آمیزی را از دست دادن، از خوشبختی مسلمی چشم پوشیدن.

بخیه زدن: کوک زدن، دوختن.

بد به دل راه ندادن: خیال بد نکردن، به تردید دچار نشدن.

بد ترکیب: زشت.

بد جنس: بد ذات، بد طینت، بد نهاد.

بد چشم: مردی که به زنان نامحرم به نظر شهوت نگاه کند.

بد زبان: بد دهن، دشنام دهنده، بد سخن.

بد قلق: بد ادا، بد عادت، بهانه گیر، بد سلوک.

بدک: نه چندان بد.

بد و بی راه: حرف های زشت. ناسزا، سخنان نامربوط و رکیک.

بد هیبت: زشت، بد قیافه و زمخت.

بربر نگاه کردن: خیره نگریستن.

بر بیابان: وسط این بیابان بی آب و علف، جایی که کسی یافت نشود.

بر: سینه.

برملا: آشکار.

برملا کردن: آشکار کردن، فاش کردن.

بر و بیابان: دشت و صحرا.

برو بیا: رفت و آمد، دم و دستگاه.

برو بیا راه انداختن: آمد و شد بسیار راه انداختن و پذیرایی کردن.

بر و رو: چهره خوبی داشتن، قد و قامت.

بروز دادن: اسرار فاش کردن، سری را آشکار کردن، لو دادن.

بر وفق مراد: مطابق میل.

بزک دوزک: بیان آرایش زنان با لحن شوخی.

بزک کردن: آرایش کردن زنان.

بزن و بشکن: هیاهو و شلوغی حاصل از شادی و طرب.

بزن و بکوب: ساز و آواز و رقص در مجلس بزم.

بساط چیزی را راه انداختن / پهن کردن: وسایل آن را مهیا کردن.

بساط راه انداختن / در آوردن: الم شنگه راه انداختن، رسوایی و مرافعه به بار آوردن.

بسم الله: جمله ای است که هنگام تعارف به کار می رود و گاه معنی بفرمایید و میل کنید می دهد.

بشکن زدن: برآوردن صدایی آهنگ دار از میان انگشتان دست به قصد شادی.

بشور: بشوی.

بغ کردن: اخم کردن و ترش رو نشستن، عبوس شدن.

بغ کرده: عبوس، روی در هم کرده، خشمگین.

بغل: کنار، پهلو.

بغل زدن: کسی یا چیزی را در آغوش گرفتن، بغل گرفتن.

بکوب: با شتاب, تند.

بگو مگو: جر و بحث, مشاجره.

بگو مگو کردن: جرو بحث کردن, مشاجره کردن.

بلد: راهنما, کسی که به عنوان شناسنده راه با کسی یا عده ای همراه می شود, بلد چی.

بلد بودن: دانا و عالم بودن, وارد بودن, آگاه بودن.

بلند بالا: قد بلند, بلند قامت.

بله بران: قول و قرارهای قبل از عروسی بین خانواده های عروس و داماد.

بنا: قرار.

بنا را به این گذاشتن که: چیزی را معیار قرار دادن.

بنا کردن به: شروع کردن به.

بند آمدن: متوقف شدن ریزش یا جریان مایعات.

بند انداختن: برچیدن موی صورت زنان با نخ تابیده.

در بند چیزی بودن: به فکر چیزی بودن.

بندانداز: زنی که با بند موی صورت زنان را در می آورد, سلمانی زن.

بو بردن: حدس زدن, تخمین کردن, از قراین امری آن را فهمیدن.

بوسیدن و کنار گذاشتن: ترک گفتن و رها کردن عادت یا کاری را.

به جهنم: خوب شد که چنین شد, به درک.

به کلی: تماماً.

به محض: به مجرد, همان وقت که.

به هم زدن: به دست آوردن, تهیه کردن. باطل کردن.

به هوای: به سودای, به آرزوی.

بی برو برگرد: قطعاً, بی چون و چرا, بدون تردید.

بی تاب شدن: بی قرار شدن, بی طاقت شدن.

بی حساب و کتاب: خارج از اندازه, بسیار زیاد.



بیخ: تنگ.

بیخ خِر: بیخ گلو.

بی خودی: بی علت, بی سبب.

بی خیال: بی فکر, غافل, لاقید, فردی که به چگونگی امور اهمیت نمی دهد.

بی خیال بودن: اهمیت ندادن, نگران نبودن.

بی خیالی زدن - خود را به: خود را به لاقیدی زدن, نسبت به چیزی اهمیت ندادن.

بی درد سر: بدون زحمت.

بی دل و دماغ: تنگ خلق, ملول, افسرده.

بیرون زدن: یک مرتبه از خانه یا جایی درآمدن.

بی سر و پا: فرومایه, پست.

بی عرضه: آدم ناقابل و بی مصرف, کسی که کارها را با بی لیاقتی انجام دهد.

بی غل و غش: بی حيله, بی مکر و فریب.

بیق بیق بودن: خنگ بودن, به تمام معنا احمق بودن.

بی گذار به آب زدن: ناسنجیده به کاری اقدام کردن, به کاری که حساب سود و زیان یا پیروزی و شکستش نامعلوم است

پرداختن, بی احتیاطی کردن.

بی مایه فطیر است: بدون مایه و سرمایه کار انجام نمی شود.

بی وارث: آنکه خویشاوندی ندارد که پس از مرگش از او ارث ببرد.

بی هوا: ناگهان: ناغافل, غفلتاً.

بی هیچ چون و چرا: بدون هیچ گونه عذر و بهانه ای.

پا درآوردن - از: کشتن, سخت مانده و از کار افتادن.

پا افتادن - از: سخت درمانده و خسته شدن. مردن. به زمین افتادن.

پای کسی افتادن - به (دست) و: با عجز و التماس تقاضا کردن.

پا نگه داشتن: تأمل کردن, صبر کردن.

پاورچین پاورچین راه رفتن: آرام و بی صدا راه رفتن.

پای کسی راه نگرفتن: تمایل یا جرئت کاری را نداشتن.

پای خود بند بودن / شدن - روی: به خود متکی بودن, بی اتکا به این و آن زندگی کردن.

پاپاسی: مبلغ ناچیز مانند غاز و دینار, پشیز.

پاپوش درست کردن / دوختن - برای کسی: او را به زحمت و زیان و خسارتی دچار کردن, برای او مانع ایجاد کردن.

پا تختی: مهمانی روز بعد از عروسی.

پاشنه کفش را ورکشیدن: آماده انجام دادن کاری شدن.

پاک: به کلی, یک سره, یکباره.

پت و پهن: دارای پهنی بیش از حد, خارج از تناسب و بی قواره.

پته کسی را روی آب ریختن: راز کسی را فاش کردن, کسی را رسوا کردن.

پیچ کردن: در گوشی حرف زدن, نجوا کردن.

پیخ: صدایی که برای ترساندن ناگهانی کسی در می آورند.

پخمه: بی عرضه, ترسو, خجالتی.

پرت کردن: چیزی را به ضرب و یا قوت افکندن, دور انداختن.

پرت و پلا گفتن: حرف های چرند و بی ربط زدن, مزخرف گفتن.

پر: دامن و کناره هر چیز.

پر درآوردن: در غایت خوشی و سبک بالی و بی خیالی بودن.

پرده بیرون آمدن - از: آشکار شدن.

پرسان پرسان: با پرسیدن از کسان بسیار جایی را پیدا کردن.

پرس و جو کردن: پرسیدن, خبر گرفتن.

پرسه زدن: تفرج کردن, تفریح کردن.

پر و پخش: پراکنده.

پستو: صندوقخانه و فضای کوچک در عقب اتاق یا ساختمان.

پس زدن: دور کردن, کنار زدن.

پشت اندر پشت: پشت به پشت.

پشت به پشت: نسل بعد از نسل.

پشت چشم نازک کردن: ناز و افاده کردن و کبر و غرور داشتن.

پف کردن: ورم کردن بر اثر بیماری یا زیاد خوابیدن.

پق: اسم صوت برای خنده ناگهانی.

پکر شدن: حالت گیجی پیدا کردن, کسل و عصبانی شدن.

پک زدن: یک نفس فرو بردن و بیرون دادن دود سیگار و نظایر آن.

پک و پوز: کسی که سر و وضع خوبی داشته باشد.

پلاس بودن: جایی را پاتوق خود قرار دادن, در جایی مدت متمادی ماندن.

پلکیدن: افتان و خیزان یا با ضعف و سستی رفتن, آهسته و آرام رفتن, ول گشتن, بی مقصود زندگی کردن.

پوز: دهان, پیرامون دهان چهارپایان.

پوزه: پوز

پوف کردن: دمیدن به منظور خنک کردن غذا یا چای یا خاموش کردن شعله کبریت و نظایر آن.

پول سیاه: پولی که از نیکل و مس سکه زنند, پول خرد.

پولک: فلس, زینت های دایره ای شکل و پر زرق و برقی که زنان با آن جامه را تزیین می کنند.

پول و پله: پول, وجه نقد.

پی: دنبال, عقب, پشت.

پیش دستی کردن: سبقت گرفتن از دیگری در انجام کار.

پیشکش کردن: تقدیم کردن کوچکتر به بزرگتر هدیه ای را.

پیشگاه: صحن سرای و خانه, فضای جلو عمارت.

پيله ور: خرده فروش, دوره گرد؛ کسی که دارو و اجناس عطاری و سوزن و ابریشم و مهره و مانند آن به خانه ها گرداند و

فروشد.

تاراق و توروبق: صدایی که از به هم خوردن دو چیز ایجاد شود و باعث ناراحتی گردد.

تار و مار: پراکنده, پریشان, متفرق.

تازگی ها: اخیراً, به تازگی, جدیداً.

تازه: پس از این همه، اکنون، حالا.

تازه وارد: کسی که تازه ورود کرده باشد و به تازگی آمده باشد.

تاق و توق: صدای به هم خوردن دو چیز به هم.

تپل میل: چاق و فربه، معمولاً به بچه های فربه و سالم گفته می شود.

تپیدن: بی قراری کردن.

تخت: راحت، آسوده.

تخم چشم: مردمک چشم، سیاهی چشم.

تخم و ترکه: نسل و اولاد (تحقیر آمیز).

تدبیر کردن: چاره جویی کردن، پایان کاری را نگریستن.

ترتیب دادن: مرتب کردن، هر چیزی را در جای و مقام خود نهادن و نظم دادن.

ترتیب کاری را دادن: مقدمات انجام آن را فراهم کردن.

تردستی: شعبده یا قسمتی از آن، چشم بندی. جلدی، چابکی.

ترس زبان کسی بند آمدن - از: از ترس توان حرف زدن را از دست دادن.

ترس بر - داشتن: به ترس دچار شدن.

ترس به دل کسی افتادن: از چیزی ترسیدن.

ترس توی دل کسی افتادن: ترسیدن، نگران و مضطرب شدن.

ترش کردن: عصبانی شدن.

ترشیده: دختری که در خانه مانده و سن و سالش بالا رفته و کسی او را به زنی نگرفته است.

ترکه: شاخه بلند و باریک و نرم.

ترکیدن: شکاف برداشتن.

ترگل ورگل: زیبا و آراسته.

ترگل ورگل کردن: تمیز کردن، زیبا و آراسته کردن.

تر و تازه: تمیز، شاداب.

تر و خشک کردن: کودک یا بیماری را پرستاری کردن.

تر و فرز: چابک.

تشر: پرخاش, عتاب, سرزنش توأم با خشم و فریاد.

تصدیق کردن: به درستی چیزی اقرار کردن.

تعریف کردن: بیان کردن, شرح دادن.

تقدیر: سونوشت, قسمت, فرمان خدا.

تقلا کردن: برای انجام کاری تلاش و کوشش بسیار کردن.

تک پا: زمانی کوتاه.

تکلیف خود - را روشن کردن: وضع خود را مشخص کردن, موقعیت خود را معلوم کردن.

تک و تا: جوش و خروش.

تک و تا نینداختن - خود را از: به شکست و خطای خود اعتراف نکردن, آخرین کوشش خود را به کار گرفتن, از رو نرفتن.

تک و تنها: تنها, یکه و تنها.

تلافی کردن: جبران کردن.

تله: دام.

تله افتادن - به: گیر افتادن, به دام افتادن.

تلف شدن: از بین رفتن.

تلنگ - در رفتن: باد صدا دار خارج کردن, صدای مشکوک درآوردن.

تمام و کمال: کامل, به تمامی.

تنابنده: انسان, آدم, تنها بنده.

تنبان: زیر جامه, ازار.

تن دادن: قبول کردن, پذیرفتن.

تندخو: بد خلق, خشمگین.

تندی: به سرعت, بلافاصله.

تنگ: نزدیک, هنگامه.

تنگ آمدن - به: به ستوه آمدن, ملول گشتن, درمانده شدن, خسته شدن.

تن و توش: تاب و توان, اندام و هیکل.

تنوره کشیدن: در حال چرخیدن به هوا پریدن, عملی است که در قصه های عامیانه به دیوها نسبت داده می شود.

توبره: کیسه ای که مسافران و شکارچیان لوازم کار و توشه خود را در آن گذارند.

توپ و تشر: تهدید و عتاب.

توپ و تشر زدن: سخنان درشت و سخت به کسی گفتن.

توپ و تله: داد و فریاد, عتاب, هارت و پورت.

توپیدن: سرزنش کردن با تندی.

ته: قعر, زیر.

ته کشیدن: تمام شدن, به پایان آمدن, سپری شدن.

ته مانده: آنچه پس از خوردن باقی بماند.

ته و تو: کنه کار و حقیقت امری.

ته و توی چیزی یا قضیه ای با خبر شدن / سر درآوردن - از: از کنه قضیه ای آگاه شدن.

ته و توی چیزی را درآوردن: از رموز آن با خبر شدن.

تیر کردن: تحریک کردن و به کار واداشتن.

تیر کسی به سنگ خوردن: تلاش او به نتیجه نرسیدن, موفق نشدن.

تیکه تیکه: تکه تکه, پاره پاره.

ثروت خود را به پای کسی ریختن: ثروت خود را خرج دیگری کردن.

جا تر است و بچه نیست: کنایه است از گم شدن چیزی یا فرار کردن کسی.

جا در رفتن - از: عصبانی شدن, خشمگین شدن.

جا به جا: فوری, بی درنگ.

جا خالی کردن: خود را کنار کشیدن.

جا خوردن: یکه خوردن, از شنیدن یا دیدن امری غیر منتظر تعجب کردن.

جا خوش کردن: اقامت کردن در جایی که معمولاً نباید زیاد ماند.

جا کن کردن: کسی یا چیزی را از جایی به جای دیگر بردن, غلتاندن.

جادو و جنبل: جادو و دعا گرفتن و پناه بردن به قوای موهوم ماورای طبیعی برای قضای حاجات.

جارچی: ندا دهنده، کسی که مردم را آواز دهد یا امری را به آنان ابلاغ کند یا خبری دهد.

جار زدن: سر و صدا راه انداختن، مطلبی را با صدای بلند به اطلاع دیگران رساندن.

جار و جنجال: داد و فریاد، هو و جنجال.

جا زدن: کسی را به جای دیگری معرفی کردن، قالب کردن.

جان خود سیر شدن - از: از زنده ماندن بیزار شدن.

جان و دل کار کردن - از: با علاقه بسیار کار کردن.

جان آمدن - به: به ستوه آمدن، مستأصل و بی طاقت شدن.

جان کسی افتادن - به: آزرده، کتک زدن.

جان به در بردن: از مهلکه گریختن، از خطر حتمی جستن.

جان به سر شدن: سخت مضطرب و نگران شدن، بی قرار شدن، به حال مرگ افتادن.

جان به لب رسیدن: تمام شدن طاقت و صبر، به ستوه آمدن.

جان کسی را به لب آوردن: سخت آزار رساندن، کسی را در انتظاری طولانی و کشنده گذاشتن.

جان کسی را گرفتن: او را کشتن.

جان کندن: رنج بسیار تحمل کردن، تلاش و تقلا کردن، به سختی بسیار کاری را انجام دادن.

جبار: قاهر، مسلط.

جدا جدا: جداگانه، یک به یک، یکی یکی.

جرگه: گروه، زمره.

جرواجر خوردن: پاره شدن شدید، دریده شدن.

جر و بحث: مجادله سخت در گفتار.

جز و وز: صدای سوختن اشیا و یا ناله اشخاص.

جستن: یافتن، پیدا کردن.

جفت زدن: با دو پا از جایی پریدن.

جفنگ گفتن: یاوه گفتن، سخنان لغو و بی پایه گفتن، یاوه سرایی.

جک و جانور: جانوران موذی.

جگردار: با دل و جرئت، نترس.

جلاد: آنکه مأمور شکنجه یا کشتن محکومان است.

جل: پوششی که روی اسب و الاغ می اندازند.

جلدی: بی درنگ، به چالاکی، فوراً.

جلز و ولز: سوز و گداز، سوز و بریز، جز و لابه.

جل و جهاز: اسباب و لوازم عروس.

جلودار: آنکه سواره یا پیاده جلو مرکب ارباب حرکت می کند، پیشرو.

جم خوردن: تکان خوردن، حرکت مختصر کردن، برای انجام کاری آماده شدن.

جمع و جور: محدود و منظم و مرتب.

جمع و جور کردن: منظم کردن و مرتب ساختن وسایل زندگی.

جم و جور: جمع و جور.

جنباندن: حرکت دادن، تکان خوردن.

جنب خوردن: تکان خوردن، از جا برخاستن، آماده اقدام و عمل شدن.

جنبنده: هر جاندار متحرک.

جن: موجودی متوهم و غیر مرئی، پری.

جواب رد دادن: پاسخ منفی دادن، پاسخ نامساعد دادن.

جوال: ظرفی بزرگ و کیسه مانند که از پشم بافته می سازند.

جور: نوع، گونه، قسم.

جور بودن: هماهنگ بودن.

جور کردن: تهیه کردن، آماده کردن.

جوش و جلا: تقلا و تکاپو، حرص و جوش.

جوش و جلا افتادن - از: از تقلا و تکاپو افتادن و آرام گرفتن.

جیغ و ویغ: داد و فریاد.



جیک در نیامدن: کمترین اعتراضی نکردن، صدا به مخالفت یا اعتراض بر نیاوردن.

جیک زدن: اعتراض کردن، صدا درآوردن.

چارسوق: چهار راه میان بازار، چهار سوق، چهار سوک.

چارطاق: هر دو لنگه در به طور کامل باز بودن، چهار طاق.

چارقد: روسری بزرگ و چهارگوشی که زنان به سر کنند.

چاروادار: کسی که حیوانات بارکش را می راند یا با آن ها باربری کند، چهارپادارنده.

چاسان فاسان: شلوار گشاد و بلند و کف دار زنانه که آن را بر روی شلیته و تنبان می پوشیدند و دارای لیفه و بندی بود که در

زیر شکم بسته می شد.

چاق و چله: سرحال، سردماغ، فربه، سالم و شاداب.

چاک زدن - به: فرار کردن، جیم شدن، خود را از مهلکه بیرون بردن.

چال کردن: دفن کردن، به خاک سپردن.

چپاندن: چیزی را به زور و فشار میان چیز دیگر جادادن.

چپیدن: به زور جاگرفتن، با فشار وارد کردن به دیگران جایی را اشغال کردن.

چرا: بلی، آری.

چرا: چریدن، عمل حیوانات چرنده در چراگاه.

چراغ موشی: هر نوع چراغ کوچک و بدون شیشه ای که فقط از یک مخزن نفت و یک فتیله ساخته شده است و اندک نوری

دارد.

چرب زبانی: چاپلوسی، تملق، شیرین زبانی.

چریدن: غالب شدن کسی بر دیگری، چیره شدن بر، فزونی یافتن بر.

چرت بردن: حالت خواب بر کسی غالب شدن.

چرت: خوابی کوتاه و اندک.

چرت زدن: گرفتار غلبه خواب شدن.

چرخ زدن: چرخیدن. گشتن برای تفریح و تماشا.

چرخ زندگی را گرداندن: نیازهای روزمره را برآوردن.

چزاندن: آزدردن, به گفتار يا به كردار به ديگري آزار رساندن.

چسبیدن به كار: پي كاري را با جدیت گرفتن.

چشم - به (روي): تعارفي است كه هنگام اطاعت از حرفي يا دستوري گفته مي شود.

چشم كار كردن - تا (آنجا كه): تا دور دست, تا جايي كه مي توان ديد.

چشم از دنيا بستن: مردن, درگذشتن.

چشم انداختن: سرسري نگاه كردن.

چشم بر چيزي افتادن: واقع شدن نگاه بر آن, ديدن كسي يا چيزي را.

چشم به راه: كسي كه در انتظار ورود مسافر يا مهمان عزيزي باشد.

چشم به راه كسي بودن: منتظر بودن, نگران بودن.

چشم چشم را ندیدن: سخت تاريخك بودن.

چشم ديدن كسي را نداشتن: به نهايت حسود بودن, تاب ديدن توفيق و خوشي كسي را نداشتن.

چشم زدن: چشم زخم رساندن, كسي يا چيزي را از اثر چشم بد آسيب رساندن.

چشم غره رفتن: نگاه خشم آلود كردن, تهديد كردن با نگاه.

چشم و ابرو نشان دادن: دلبري كردن, عشوه آمدن, كرشمه ريختن.

چشم ها چهارتا شدن: دقت بيش از اندازه و يا تعجب شديد كردن.

چشم هم گذاشتن: چشم را بستن.

چشمه: قسم, نوع.

چفت كردن: در را با زنجير بستن, محكم كردن و سفت كردن در.

چفت و بست دهان را محكم كردن: رازي را نزد خود نگه داشتن, رازي را حفظ كردن.

چلاق: انسان يا چهارپايي كه دست يا پاي او شكسته يا كج باشد.

چل: ساده لوح, كم عقل.

چله بزرگ: چهل روز از فصل زمستان كه اول آن هفتم دي ماه و آخر آن شانزدهم بهمن ماه است. در نزد عوام كنايه اي

است از سرماي سخت.

چله تابستان: چهل روز از تابستان که اول آن پنجم تیر و آخر آن یازدهم امرداد ماه است. در نزد عوام کنایه ای است از گرمای زیاد.

چله زمستان: چله بزرگ.

چماق: گرز، عمود، چوبدست سر گره دار.

چم و خم: راه و روش، فوت و فن، آداب و رسوم.

چموش: سرکش، عاصی.

چندر غاز: پشیز، مبلغ ناچیز.

چنگ آوردن - به: به دست آوردن.

چنگ کسی افتادن - به: به دام کسی گرفتار شدن، اسیر کسی شدن.

چنگ کسی درآوردن - چیزی را از: با نیرنگ چیزی را که به دیگری تعلق دارد تصاحب کردن.

چنگ انداختن: چنگ زدن.

چون و چرا: عذر و بهانه.

چونه: گلوله ای از هر نوع خمیر.

چونه زدن: تقاضای قیمت کم کردن، پرداختن قیمت کمتر نسبت به قیمت اصلی.

چهار دست و پا راه رفتن: راه رفتن کودکانی که هنوز نمی توانند ایستاده راه بروند.

چهار ستون بدن: اسکلت بندی، استخوان بندی.

چهار میخ کشیدن - به: نوعی شکنجه که چهار دست و پای کسی را به چهار میخ بندند و شکنجه اش کنند.

چهار نعل: به سرعت، به تاخت و با عجله.

چیده: گل یا میوه از درخت کنده شده.

چیز دار: صاحب ثروت، متمول.

چیز فهم: تند ذهن و با شعور، شخص مبادی آداب و صاحب کمال.

حال کسی دل سوزاندن - به: به حال و روز او غصه خوردن.

حال کسی جا آمدن: بازگشتن به حال طبیعی، به هوش آمدن.

حال نداشتن: بی حال بودن، مریض بودن.

حال و احوال کردن: سلام و احوالپرسی مختصری میان دو کس.

حال و روز خود را نفهمیدن: از فشار گرفتاری موقعیت خود را فراموش کردن.

حالا حالاها: کنایه است از مدت دراز.

حالا نه و کی: کنایه از اغتنام فرصت مناسب و از دست ندادن آن است.

حاضر به یراق: حاضر یراق.

حاضر یراق: حاضر و آماده، کسی که برای انجام کاری کاملاً آماده باشد.

حتم داشتن: مطمئن بودن، اطمینان داشتن.

حجله: اتاق آراسته، حجره زینت کرده برای عروس و داماد.

حرامی: دزد، راهزن.

حرف کشیدن - از کسی: با زرنگی یا تهدید و آزار کسی را به سخن گفتن واداشتن، کسی را به سخن گفتن وادار کردن.

حرف درآوردن - به: از کسی حرف کشیدن.

حرف خود زدن - زیر: سخن خود را انکار کردن.

حرف به گوش کسی خواندن: برای ترغیب و قانع کردن کسی به انجام کاری با او بسیار صحبت کردن.

حرف توی دهن کسی گذاشتن: خواست خود را توسط دیگری ابراز داشتن بی آنکه گوینده از کم و کیف آن آگاه باشد.

حرف خود را به دیگری قبولاندن: کسی را با خواست و نظر خود همراه کردن.

حرف نداشتن: مخالف نبودن.

حرفی به میان نیاوردن: مسکوت نگه داشتن، سخن نگفتن.

حرف بی ربط: سخن بی معنی، حرف مفت.

حرف نرم: سخن ملایم و دلجویانه.

حساب بردن: ترسیدن، پرواداشتن، از کسی با ترس آمیخته به احترام اطاعت کردن.

حساب دست کسی بودن: متوجه موضوع بودن، جوانب کار را در نظر داشتن.

حساب کردن: خوب و بد چیزی را سنجیدن.

حساب کردن - روی کسی یا چیزی: به کسی یا چیزی امیدوار بودن، به کسی یا چیزی اعتماد داشتن.

حساب کسی با کرام الکاتبین بودن: گرفتار وضعی شدن که فقط خدا می تواند آدم را نجات دهد.

حساب کسی را رسیدن: تنبه کردن.

حساب کسی را کفت دستش گذاشتن: از کسی انتقام گرفتن, تلافی کردن.

حساب و کتاب: رسیدگی به بستانکاری ها و بدهکاری ها.

حساب و کتاب کسی را روشن کردن: طلب یا بدهی کسی را معلوم کردن.

حسابی: کامل, کاملاً.

حظ کردن: لذت بردن, کیف کردن.

حق چیزهای نشفته - به: این اصطلاح پس از شنیدن حرف های عجیب و غریب به زبان جاری می شود و حاکی از تعجب بسیار است.

حق کسی را کف دستش گذاشتن: سزای کسی را دادن, جلو کسی درآمدن, آنچه سزاوار کسی است به او رساندن.

حق الله: اوامر خدا.

حق الناس: حق و حقوق مردم.

حقه زدن: فریب دادن, گول زدن.

حقه سوار کردن: حقه زدن.

حقه کسی نگرفتن: موفق به فریب کسی نشدن.

حقه باز: تردست, شعبده باز. کنایه ای است برای آدم زرنگ و دغلکار.

حلال کردن: از تقصیر کسی گذشتن یا دین او را بخشیدن.

حلقه به گوش: مطیع, فرمانبردار.

حمال: باربر.

حمامی: گرمابه دار.

حنای کسی رنگ نداشتن: اعتباری نداشتن, فاقد نفوذ کلام بودن.

حواس پرت: پریشان خاطر, پریشان حواس.

حواس پرتی: پریشان خاطری.

حواس کسی پرت شدن: به علت پریشانی از موضوع سخن دور افتادن.

حوصله کسی سر رفتن: بی تاب و تحمل شدن, خسته و ملول شدن.

حیص بیص: گیر و دار, مخمصه.

حیف: واژه ای است برای نشان دادن تحسر و تأسف, دریغا, افسوس.

حیف شدن: حرام شدن, نفله شدن, چیزی را به مصرف مناسب و عاقلانه نرساندن.

حیله به کار زدن: کسی را به تدبیر فریفتن و او را خام کردن و به مقصود خود رسیدن.

حی و حاضر: زنده و سر حال, زنده و آماده.

خاتون: بانو, کدبانو, خانم.

خاطر کسی را خواستن: به کسی عشق و محبت داشتن.

خاطر جمع شدن: اطمینان پیدا کردن, آسوده شدن.

خاطر خواه: عاشق, محب, مورد علاقه, مطابق میل.

خاطر خواهی: عشق, علاقه, محبت.

خاک سپردن - به: دفن کردن.

خاک سیاه نشانیدن - به: کسی را به ذلت و بدبختی انداختن, بدبخت و بی چاره کردن.

خاک افتادن - جلو کسی به: به کسی التماس کردن, با عجز و لابه از کسی چیزی خواستن.

خاک بر سر ریختن / کردن: چاره جویی کردن, فکر چاره افتادن.

خاک بر سر شدن: گرفتار مصیبت یا اندوه و ملالی شدن, داغ دیدن, پست شدن, از قدر و اعتبار افتادن.

خاک بر سر: بدبخت, تو سری خور.

خاک و خل: خلک و گرد و غبار.

خاکستر نشین: بدبخت, ذلیل, سیه روز.

خاله زا: خاله زاده.

خالی کردن: دزدیدن, زدن و بردن.

خانه تکانی: تمیز کردن خانه و وسایل آن به طور اساسی که معمولاً سالی یک بار و پیش از عید نوروز انجام می شود.

خانه خراب: بدبخت, بی چیز.

خانه بخت: مجازاً به معنی خانه شوهر.

خبر را آوردن: خبر مرگ کسی را آوردن, مردن.

ختنه سوران: مراسم شادی و سروری که در هنگام ختنه کردن نوزاد برپا می کنند.

خجالت آب شدن - از: نهایت خجالت زدگی به اعتبار آنکه شرمساری باعث عرق نشستن بر پیشانی می شود.

خجالت زده: شرم زده، شرمسار، شرمگین.

خدا خواستن - از: آرزومند، مشتاق، علاقه مند.

خدا خدا کردن: به خدا پناه بردن، خدا را خواندن برای برآوردن حاجتی.

خدا را بنده نبودن: نهایت کج خلقی و خود خواهی، عصیان و کفران.

خدمت کسی مرخص شدن - از: با اجازه از حضور او بیرون آمدن.

خر شیطان پیاده شدن - از: دست از لجاجت برداشتن.

خر از پل گذاشتن: گره کارش باز شدن و از گرفتاری فراغت یافتن.

خراطا: آنکه چوب تراشد و از چوب اشیایی سازد، چوب تراش.

خرت و پرت: خرده ریز، اثاثه مختلف و کم بها.

خر تو خر: بی نظمی، هرج و مرج، جایی که در آنجا هر کس هر کار دلش خواست بکند.

خرجی: پولی که برای معاش دهند، پولی که شوهر برای مخارج زندگی به زن خود می دهد.

خرخره: حلق، حلقوم.

خرد و خاکشیر: بسیار خسته، کوفته، له.

خرد و خمیر: صفت چیزی است که ریز ریز و ذره ذره شده باشد. مجازاً در مورد انسان به معنی خستگی شدید و کوفتگی

بیش از حد به کار می رود.

خرد و خمیر شدن: له شدن، کوفته شدن، بسیار خسته شدن.

خر کردن: فریفتن.

خر مست: سیاه مست، مست مست.

خرناس: صدای خرخر آدم خوابیده.

خرناس کسی بلند بودن: کنایه ای است از در خواب عمیق بودن.

خر و پف: صدایی که به هنگام خواب از دهان شخص به علت تنفس از راه دهان خارج می شود.

خر و پف کسی بلند شدن: به خواب عمیق رفتن.

خروس بی محل: وقت شناس, آنکه بی موقع حرف می زند یا بی موقع کاری می کند.

خستگی در کردن: استراحت کردن و ماندگی را از خود دور کردن.

خشت نشاندن - سر: زایاندن.

خشک زدن: مات و میبهوت ماندن.

خشک و خالی: صفت چیزی است که بخواهند آن را محقر و مختصر و ناچیز جلوه دهند.

خش و خش: صدایی مانند صدای خورد شدن برگ های خشک.

خفت: سبک مایگی, خواری.

خل و چل : ساده لوح, کم عقل.

خلاص شدن: راحت شدن.

خلق: عادت, خوی.

خم به ابرو نیاوردن: رنج یا مشقتی را در کمال شهامت و قدرت تحمل کردن.

خندق: گودالی که گرد حصار و قلعه و لشکرگاه کنند تا مانع عبور دشمن و سیل گردد.

خنده زدن - زیر: خندیدن.

خنگ بازی: دست به کارهای ابلهانه زدن, کارهای احمقانه کردن.

خنگ بازی درآوردن: کارهای احمقانه کردن.

خواب پریدن - از: بیدار شدن ناگهانی.

خواب زدن - خود را به: تظاهر به خواب بودن کردن.

خواهی نخواهی: به هر حال, به تردید, حتماً.

خود آمدن - به: متوجه شدن, درک کردن, هشیار شدن.

خورجین: کیسه ای که معمولاً از پشم تابیده ساخته می شود و دارای دو جیب است.

خورد کسی دادن - به: به زور به کسی غذا یا چیزی خوراندن.

خوش بر و بالا: خوش بدن, خوش ترکیب.

خوشحالی در پوست نگنجیدن - از: بسیار خوشحال بودن, از شادی روی پای خود بند نبودن, سر از پا نشناختن.

خوش خط و خال: خوش نقش و قشنگ.



خوش و بش: خوش آمد گفتن و احوالپرسی و چاق سلامتی گرم و گیرا با کسی کردن.

خون خون را خوردن: عصبانی شدن و چیزی نگفتن, خشمگین شدن و دم در کشیدن.

خون کسی به جوش آمدن: به اوج خشم و عصبانیت رسیدن.

خون خود غوطه خوردن - در: کشته شدن.

خیال کسی تخت بودن: آسوده خاطر بودن.

خیال کسی را راحت کردن: موجب اطمینان خاطر کسی شدن.

خیر چیزی گذاشتن - از: از آن صرف نظر کردن.

خیره خیره نگاه کردن: با گستاخی نگاه کردن.

خیز برداشتن: جستن, آماده حمله شدن و به سوی کسی یا چیزی حمله کردن.

خیس خالی شدن: کاملاً خیس شدن.